**كتاب طلاق**

براى طلاق شرائط و اقسام ولواحقى و احكامى است .

**گفتار در شروط طلاق**

مساءله 1 - در شوهريكه همسرش را طلاق مى دهد چند چيز شرط است يكى بلوغ ، كه طلاق شوهر نابالغ بنابر احتياط صحيح نيست نه بمباشرت خودش و نه به طريق وكيل گرفتن هر چند كه بحد تميز و به سن ده سالگى رسيده باشد پس ‍ اگر پسر بچه اى ده ساله همسر خود را طلاق دهد احتياط ترك نشود. شرط ديگر اينكه عاقل باشد پس طلاق مرديكه مبتلا بجنون است چه جنون ادرارى در حال جنونش و چه جنون دائمى ، شخصى كه مست است و نيز كسيكه موقتا عقلش را از دست داده ملحق به مجنون است و طلاقش صحيح نيست .

مساءله 2 - طلاق ولى كودك را از طرف او صحيح نيست پس پدر و جد پسر نمى تواند زن او را طلاق دهد تا چه رسد به وصى و حاكم ، بله اگر كودك ديوانه باشد و در حال ديوانگى بحد بلوغ برسد و يا بعد از بلوغ جنون بر او عارض شد ولى او مى تواند با رعايت غبطه و مصلحت او همسر او را طلاق دهد، و اگر پدر و جد ندارد اختيار بدست حاكم است و اگر يكى از آندو را دارد و دسترس بحاكم نيز هست نزديكتر به احتياط آن است كه آن ولى يا حاكم در كار طلاق همسر او دخالت كنند هر چند كه اقوى آنستكه طلاق ولى بدون ضميمه حاكم نافذ است .

مساءله 3 - در شوهرى كه همسرش را طلاق مى دهد قصد و اختيار شرط است باين معنا كه اگر بدون قصد طلاق دهد مثلا در خواب بگويد: (زوجتى طالق ) و يا سهوا آنرا بگويد (مثل اينكه مى خواست زن موكل خود را طلاق دهد بجاى زوجه موكلى بگويد (زوجتى طالق ) و يا بعنوان شوخى و بدون قصد جدى بر وقوع طلاق اين كلام را بگويد صحيح نيست و نيز اگر او را اكراه و مجبود كرده باشند باينكه همسرش را طلاق دهد مثلا تهديدش كرده باشند باينكه اگر طلاق ندهى چنين و چنان مى كنيم و او براى دفع خطر از جان و مالش صيغه طلاق را جارى سازد صحيح نيست (يعنى همسرش براى او نامحرم نمى شود).

مساءله 4 - اكراه عبارت است از اينكه كسى را وادار كنند بكاريكه از آن كراهت دارد و تهديدش كنند باينكه اگر نكند فلان ضرر را بر او و يا بر كسيكه بمنزله خود است مانند پدر و فرزندش وارد آورند، حال چه اينكه ضرر جانى باشد يا عرضى و يا مالى ، و وقتى اكراه آن عمل را شرعا بى اثر مى سازد كه وادار كننده قادر بر انجام تهديدات خود باشد و شخص تهديد شده يقين و يا مظنه داشته باشد باينكه اگر زن خود را طلاق ندهد او تهديد خود را عملى مى سازد بلكه صرف ترس هم كافى است هر چند مظنه نكرده لكن او را امر كرده باشد كه اگر طلاق ندهد او زهرش را خواهد ريخت و آسيبى جانى يا عرضى و يا مالى باو خواهد زد كه چنين صورتى موضوعا و يا حكما ملحق به اكراه است ، و اما در جائيكه كسى او را تهديد نكرده و حتى امر هم نكرده لكن اين پيش خودش ترس آنرا دارد كه اگر فلان عمل را انجام ندهم فلان شخص بمن آسيب مى رساند ملحق باكراه نيست پس اگر با زنى ازدواج كند سپس احساس كند كه اگر همچنان آن زن را نگاه دارد و يا طلاق ندهد از ناحيه بستگان زن مثلا پدرش يا برادرش آسيبى به او مى رسد و لذا بناچارى او را طلاق بدهد طلاقش صحيح است .

مساءله 5 - اگر شخصى كه تهديد شده قدرت دارد كه با پاره اى نقشه ها خود را از آسيب تهديد كننده برهاند مثلا از چنگ او فرار كند و يا مردم را به كمك خود بخواند و با اين حال دست به اين نقشه ها نزد همسر خود را طلاق مى دهد چنين طلاقى طلاق مكره نيست تا بى اثر باشد بلكه طلاقى است صحيح و همسرش باو نامحرم مى شود، بله اگر هيچ راه فرارى بجز توريه نداشته ولى بدون اعمال توريه طلاق داده باشد ظاهرا طلاقش اكراهى و باطل است .

مساءله 6 - اگر اكراه كننده او را اكراه كند بطلاق يكى از دو همسرش و او يكى از همسران خود را بطور مشخص طلاق دهد اين طلاق اكراهى و باطل است و اگر هر دو را طلاق دهد آيا طلاق نسبت به يك زن غيرمعين صحيح است ؟ و او را با قرعه معين كنند و يا نسبت بهر دو صحيح است ؟ دو وجه است كه وجه اول خالى از رجحان نيست ، و اگر او را اكراه كنند باينكه هر دو همسرش را طلاق بدهد و او يكى از آندو را طلاق دهد ظاهر اين است كه آن طلاق اكراهى و باطل است .

مساءله 7 - اگر او را وادار كنند بر اينكه همسرش را سه بار طلاق دهد و بين آنها دوبار رجوع نمايد و او يك بار و يا دو بار طلاق بدهد آيا اين طلاق اكراهى است يا نه ؟ محل اشكال است ، بله چنانچه منظورش از ترك طلاق سوم اين باشد كه ضرر و خطر تهديدى را تحمل كند و همسرش را نگه بدارد و يا قصدش از ندادن طلاق سوم اين باشد كه شايد بوسيله اى بتواند از خطر رهائى يابد و تهديد كنند بهمان يك طلاق و دو طلاق قناعت كند و از طلاق سوم چشم بپوشد طلاقهائى كه داده اكراهى و باطل است .

مساءله 8 - اگر كسى به اكراه و تهديد مكره همسرش را طلاق بدهد و سپس راضى بطلاق بشود اين رضايت او طلاق باطل را صحيح نمى كند چون طلاق حكم عقد را ندارد.

مساءله 9 - در صحت طلاق اين شرط نيست كه زوجه از وقوع آن مطلع باشد تا چه رسد به اين كه بگوئيم رضايت او شرط است .

مساءله 10 - در زنيكه طلاقش مى دهند چند شرط است :  
شرط اول - اين كه همسر دائم باشد پس اگر همسر انقطاعى را طلاق بدهند واقع نمى شود و هيچ اثرى ندارد.  
شرط دوم - اينكه در ايامى او را طلاق بدهند كه از حيض و نفاس پاك باشد پس اگر در حال حيض با نفاس طلاقش ‍ بدهند آن طلاق باطل است و منظور از حيض و نفاس آن خونى است كه در حال طلاق فعلا و يا حكما در جريان باشد پس زنيكه در عادت است لكن خصوص روز طلاق خون در باطن رحم اوست طلاقش صحيح نيست اما اگر از خون حيض و نفاس پاك شده باشد هم در ظاهر و هم در باطن طلاقش صحيح است هر چند غسل نكرده باشد.  
شرط سوم - صحت طلاق اين است كه در ظهرى واقع شود كه در آن ظهر شوهر با او نزديكى نكرده باشد.

مساءله 11 - اينكه گفتيم شرط صحت طلاق اين است كه زن در حال حيض نباشد در مورد زنى است كه شوهر با او نزديكى كرده باشد، و اما اگر نزديكى نكره طلاقش در حال حيض نيز صحيح است ، و نيز در مورد زنى است كه حامله نباشد و اما طلاق زن حامله در حال حيض (اگر فرض شود كه زن حامله نيز حيض مى بيند كه همين هم اقوى است ) صحيح است ، و نيز اين شرط درباره زنى است كه شوهرش حاضر باشد باين معنا كه در ايام طلاق با آن زن در يك محل زندگى كنند، پس اگر شوهر غائب باشد و در شهرى ديگر زن خود را طلاق داده باشد طلاق صحيح است هر چند كه بعدا معلوم شود زن در زمان وقوع طلاق حيض هست يا نه و استعلام از حال او نيز برايش ممكن نباشد و يا دشوار باشد، بنابراين اگر بداند همسرش در حيض است ولو از اين جهت كه همسرش عادت وقتيه دارد و او مى داند كه مثلا هر ماه از اول ماه داخل حيض مى شود و يا اگر نمى داند برايش امكان دارد وضع او را جويا شود و در عين حال طلاقش ‍ در حال حيض زن واقع شده باشد باطل است .

مساءله 12 - اگر مرديكه مى خواهد زنش را طلاق دهد از شهر خارج شود در حاليكه همسرش حائض است طلاقش ‍ صحيح نيست مگر بعد از گذشتن مدتى كه يقين كند حيض زن تمام شده و يا همسر او داراى عادت معينى باشد و ايام عادت او گذاشته باشد، پس اگر بعد از گذشتن آن مدت زن را طلاق دهد در حاليكه نمى داند زن پاك است يا حيض ‍ طلاقش صحيح است هر چند كه بعدا معلوم شود در حال حيض او واقع شده ، و اما اگر وقتى از شهر خارج شود كه همسرش نيز از حيض درآمده و او با همسرش نزديكى نكرده بيرون آيد طلاقش در هر زمانيكه نداند آيا زن حائض ‍ است يا نه صحيح است هر چند كه مصادف با حيض زن واقع شده باشد، بله اگر در ايامى طلاقش دهد كه مى داند عادت حيض شدنش در آن ايام است اگر طلاقش مصادف با حيض واقع شود باطل است ، و اگر در طهرى از شهر خارج شود كه در آن طهر با زن دخول كرده بايد آنقدر منتظر بماند تا بر حسب عادت زن از آن طهر به حيض و از حيض ‍ به طهر ديگر رسيده باشد، و انتظار كشيدن يكماه از تاريخ خروج كافى است و احتياط آنستكه كه كمتر از يك ماه نباشد و بهتر آنستكه سه ماه منتظر بماند بعدا طلاق بدهد البته اين در صورتى است كه عادت زن را نداند و گرنه بنابر اقوى همان عادت را معيار قرار مى دهد، و اگر بعد از انتظار مدت نامبرده طلاقش مصادف با حيض زن باشد اشكال ندارد بلكه على الظاهر اگر طلاق مصادف با طهرى شود كه در آن طهر با زن دخول كرده ضررى ندارد، مثل اينكه بعد از يك ماه انتظار و يا بعد از گذشتن مدتى كه بر حسب عادت همسرش بداند از طهر اول و از حيض بعد از آن نيز خارج شده آنگاه طلاق بدهد بعد معلوم شود كه طلاق در همان طهر مواقعه [(14)](http://ketaab.iec-md.org/AHKAAM/tahrirolwasyla_imam_khomeini_jeld_4_peyneveshthaa.html#link14) واقع شده است (يعنى معلوم شود كه زن بعد از جماع يك نوبت عادت ماهانه اش تعطيل شده ).

مساءله 13 - حاضريكه آگاهى از وضع زن و حيض و طهر او برايش ممكن نيست و يا دشوار است مانند مرد غائب است ، همچنانكه اگر غائب فرضا بتواند بآسانى از حال زن آگاه شود مانند مرد حاضر است .

مساءله 14 - طلاق دادن چند طائف از زنان در طهر مواقعه جائز است : 1 - زن يائسه ، 2 - زن صغيره ، 3 - زن حامله ، 4 - زن مسترابه - يعنى زنيكه در سن حيض هست لكن طورى خلق شده كه حيض نمى بيند و با بخاطر عارضه اى چنين شده است ، و شرط صحت طلاق اين زن اخير در طهر مواقعه اين است كه از زمان مواقعه سه ماه بگذرد آنوقت طلاق دهد كه اگر قبل از گذشتن سه ماه طلاق بدهد آن طلاق واقع نمى شود.

مساءله 15 - در اينكه گفتيم در مسترابه بايد بعد از مواقعه سه ماه صبر كند آنگاه طلاق بدهد اين معنا شرط نيست كه در اين مدت از زن كناره گيرى هم داشته باشد، پس اگر بعد از يك مواقعه تا مدت سه ماه پيش نيايد كه با او مواقعه كند و ناگاه تصميم بگيرد او را طلاق دهد طلاقش در همان حال صحيح است .

مساءله 16 - اگر مردى همسرش را در حال حيض مواقعه كند در طهر بعد از آن حيض طلاقش صحيح نيست ، بلكه ناچار بايد واقعه ديگرى در طهر بعد از حيض ديگر صورت بدهد، چون آنچه شرط صحت طلاق است اين است كه زن بعد از يك مواقعه بوسيله يك طهر استبراء شود يعنى معلوم شود كه حامله نيست و اين شرط نيست كه وقوع طلاق در طهرى باشد غير طهر مواقعه .

مساءله 17 - در صحت طلاق شرط است اينكه همسر مطلقه باسم و رسم مشخص گردد باينكه بگويد: (فلانه طالق - همسرم فلانى طالق است ) و يا اگر نام او را نمى برد بطرف او اشاره كند اشاره اى كه ابهام و اجمال را از بين ببرد، پس ‍ اگر بيش از يك زن ندارد بگويد: (زوجتى طالق - همسرم طالق است ) كافى است ، بخلاف كسى كه دو همسر يا بيشتر دارد كه اگر بگويد: (زوجتى طالق ) كافى نيست مگر آنكه در دلش شخص معينى از زنانش را قصد كرده باشد حال اگر ادعا كند كه منظورم فلان همسرم بوده از او قبول مى شود؟ و يا آنكه احتياج به سوگند دارد؟ محل تامل است .

**گفتار در صيغه طلاق**

مساءله 1 - طلاق واقع نمى شود مگر با صيغه ى خاص و آن عبارت است از جمله (انت طالق - با كسره تا - يعنى تورهائى ) و يا جمله فلانى طالق است ، و يا (اين خانم طالق است ) و نظائر اين الفاظيكه دلالت كند بر تعيين مطلقه ، پس اگر بگويد: (انت مطلقه ) و يا بگويد: (طلقت فلانه - فلانى را طلاق دادم ) طلاق واقع نمى شود، بلكه اگر بگويد: (انت الطالق - توئى طالق ) نيز واقع نمى شود تا چه رسد به كنايه آوردن از طلاق مثل اينكه : (انت خليه - تو رهائى ) و يا بگويد: (انت بريه - تو آزادى ) يا بگويد: (حبلك على رغابك - طنابت بگردن خودت ) و يا (الحقى باهلك - برو بخانواده ات بپيوند) و امثال اينها كه هيچيك طلاق واقع نمى شود هر چند كه در گفتن آن نيت طلاق داشته باشد حتى اينكه بگويد: (اعتدى - عده نگهدار) و منظورش از آن طلاق باشد بنابر اقوى طلاق نيست .

مساءله 2 - جائز است با يك صيغه بيشتر از يك همسر را طلاق دهد پس اگر مرديكه دو همسر دارد بگويد: (زوجتاى طالقان - دو همسرم طالقند) و يا اگر سه همسر دارد بگويد: (زوجاتى طوالق - همسرهاى من طالقند) طلاق همه صحيح است .

مساءله 3 - با الفاظيكه مرادف صيغه طلاق در ساير زبانها است (مثل فارسى و تركى و غيره ) طلاق واقع نمى شود مگر آنكه در موردى قدرت بر عربيت نباشد كه در آن صورت بغير عربى نيز صحيح است ، و همچنين با اشاره و كتابت نيز صحيح است ، و نزديكتر به احتياط آنستكه اگر بتواند كتابت را بر اشاره مقدم بدارد.

مساءله 4 - براى شوهر جائز است در طلاق همسرش ديگرى را وكيل كند و هم وكيل در توكيل كند يعنى بوكيلش اجازه دهد ديگرى را وكيل خود كند چه اينكه شوهر حاضر در محل باشد يا غائب باشد، بلكه همچنين جائز است خود همسرش را وكيل در طلاق كند باينكه خود او صيغه طلاق را جارى سازد و هم اينكه او ديگرى را وكيل در اجراء نمايد، لكن نزديكتر باحتياط آنستكه همسر را وكيل نكند.

مساءله 5 - جائز است زن را وكيل كند در اينكه اگر سفر او بيش از سه ماه طول كشيد و يا مثلا در دادن نفقه او بيش از يكماه كوتاهى كرد او خودش را طلاق بدهد، اما بايد شرطها را قيد طلاق سازد نه قيد وكالت (يعنى تعليق در طلاق باشد نه در وكالت )

مساءله 6 - در صيغه طلاق نتجيز يعنى (قطعيت ) شرط است ، پس اگر مرد طلاق همسر خود را وابسته به شرطى كند آن طلاق باطل است ، حال چه اينكه آن شرط محتمل الوقوع باشد مثل اينكه بهمسرش بگويد: (انت طالق ان جاء زيد - تو طالقى اگر زيد بيايد) و يا اينكه يقينى الوقوع باشد مثل اينكه بوى بگويد: (انت طالق ان طلعت الشمس - اگر خورشيد طلوع كند تو طالقى ) بله بعيد نيست جائز باشد طلاق را وابسته بچيزى كند كه واقع هم وابسته بآنست مثل اينكه بگويد: (اگر فلانى زوجه من است طالق است ) چه اينكه بداند او زوجه وى است يا نداند.

مساءله 7 - اگر صيغه طلاق را سه بار تكرار كند و بگويد: (زوجه من طالق است طالق است طالق است ) و در بين رجوعى واقع نشده باشد و منظورش از اين تكرار سه طلاقه كردن همسرش باشد تا ديگر نتواند باو رجوع كند يك طلاق بيشتر واقع نمى شود و دو طلاق ديگر لغو است ، و همچنين اگر بگويد: (هى طالق ثلاثا - زوجه من سه طلاقه است ) يقينا سه طلاق واقع نمى شود، ولى آيا يك طلاق واقع مى شود يا بكلى باطل است ؟ اقوى آنستكه مانند صورت قبلى يك طلاق واقع مى شود.

مساءله 8 - اگر شوهر سنى و باصطلاح از كسانى باشد كه معتقد است بهر يك از آن دو صورت طلاق دهد همسرش سه طلاقه مى شود آنگاه بيكى از آندو طريق همسرش را بخيال خود سه طلاقه كند ملزم مى شود بآنچه بدان معتقد است ، حال چه اينكه همسرش شيعه باشد يا سنى و در مذهب ما با چنين زنى معامله زن سه طلاقه مى كنيم . و اگر شوهر پشيمان شود و طبق مذهب ما در عده رجوع كند رجوعش را باطل مى دانيم مگر آنكه رجوعش در موردى باشد كه طبق مذهب خود آنان صحيح باشد، و گرنه طبق مذهب ما با چنين زنى كه شوهرش در عده رجوع غيرمجاز كرده بعد از تمام شدن عده اش ازدواج مى كنيم ، و همچنين است در صورتيكه زوجه او شيعه باشد براى او جائز است با ديگران ازدواج كند، و در اين مسئله فرقى نيست بين سه طلاق و هر طلاق ديگريكه نزد آنان صحيح و نزد ما فاسد است ، مانند طلاق معلق (وابسته ) و مانند سوگند بطلاق و طلاق در طهر مواقعه و طلاق در حال حيض و طلاق بدون شهادت دو شاهد كه در مذهب ما باطل است ولى وقتى از سنى صادر شود حكم بصحت آن مى كنيم چون او آنها را صحيح مى داند و انى مسئله اختصاص بطلاق ندارد در غير طلاق نيز مخالف را محكوم بحكم خودش مى كنيم ، مثلا بحكم عول و تعصيب اهل سنت ارث را از او مى گيريم با اينكه نزد ما عول و تعصيب باطل است و تفضيل اين مسئله از مجال اين مختصر بيرون است .

مساءله 9 - در صحت طلاق علاوه بر شرطهائى كه گذشت شاهد گرفتن نيز شرط است باين معنا كه طلاق در حضور دو شاهد عادل مرد واقع شود و آندو نفر انشاء طلاق را بشنوند، حال چه اينكه بآنان گفته شود شاهد باشيد يا گفته نشود و بايد هنگام انشاء هر دو با هم باشند پس اگر يك نفر عادل آنرا بشنود و در مجلسى ديگر انشاء طلاق را براى عادلى ديگر تكرار كند صحيح نيست و طلاق واقع نمى شود، بله اگر دو نفر عادل هنگام انشاء طلاق حضور نداشته باشند و سپس مرد نزد دو عادل اقرار بطلاق كند و آندو عادل هنگام اقرار شوهر باينكه همسرش را طلاق داده با هم نباشند و هنگام اداء اين شهادت در محكمه نيز جداى از هم شهادت بدهند اقرار ثابت مى شود، و در شهادت عادل در مسئله طلاق تنها شهادت مردان معتبر است و شهادت چهار زن و يا دو زن و يك مرد اعتبار ندارد.

مساءله 10 - اگر انشاء صيغه طلاق بوسيله وكيلى عادل صورت بگيرد خود وكيل بحساب نمى آيد بلكه بايد غير او دو شاهد عادل ديگر آنرا بشنوند همچنانكه اگر شوهر عادل باشد شنيدن خود او با يك عادل ديگر كافى نيست .

مساءله 11 - منظور از عادل در اين مقام همان عادل در ساير مقامات (از قبيل امامت در نماز و غيره ) است كه در فقه احكامى بر او مترتب شده همچنانكه در كتاب صلوه گذشت .

مساءله 12 - اگر دو نفر شاهد در اعتقاد طلاق دهنده كه يا خود شوهر است و يا وكيل اوست عادل باشند ولكن در متن واقع عادل نباشند مشكل است آثار طلاق صحيح براى كسانيكه از فسق آندو خبر دارند مترتب شود، و همچنين است اگر آندو نفر شاهد در نظر وكيل عادل باشند ولى موكل اعتقاد بعدالت آندو نداشته باشد كه در اينجا نيز مشكل است آثار طلاق صحيح بر اين طلاق مترتب شود بلكه در اين فرض مسئله مشكل تر از فرض قبلى است .

**گفتار در اقسام طلاق**

طلاق دو نوع است طلاق بدعتى و طلاق سنتى (يعنى مطابق سنت ) قسم اول ، طلاقى است كه جامع شرائط گذشته نباشد و آن اقسامى دارد و نزد ما اماميه فاسد و نزد مخالفين صحيح است .  
قسم دوم ، طلاقى است كه جامع شرائطى است كه در مذهب ما معتبر مى باشد و اين دو قسم است :  
1 - بائن (يعنى طلاقى كه شوهر در مدت عده نمى تواند رجوع كند)  
2 - طلاق رجعى (طلاقى كه شوهر مى تواند در عده از طلاقش برگردد)  
طلاق بائن چه اينكه زن در آن طلاق عده داشته باشد و چه نداشته باشد شش قسم است : اول طلاق قبل از دخول ، دوم طلاق صغيره (يعنى دختريكه نه سالش تمام نشده باشد هر چند كه بوى دخول شده باشد)، سوم طلاق زن يائسه ، در اين طلاق زن عده ندارد كه بيانش مى آيد، چهارم و پنجم طلاق خلع و مبارات البته بشرطيكه زن چيزى را كه بشوهر بخشيده تا طلاقش دهد مطالبه نكند و گرنه تا قبل از مطالبه طلاق بائن مى باشد و بعد از مطالبه رجعى مى شود، ششم طلاق سوم يعنى طلاق شوهرى كه قبلا دو بار طلاق داد و سپس در عده رجوع و يا بعد از عده عقد كرده باشد كه چنين كسى ديگر حق رجوع ندارد و نمى تواند او را عقد كند.

مساءله 1 - اگر همسرش را سه بار طلاق دهد و در بين هر دو طلاق رجوع كند بعد از طلاق سوم آن زن بر وى حرام مى شود يعنى نه در عده مى تواند رجوع كند و نه بعد از عده او را عقد كند تا آنكه شوهرى ديگرى آن زن را بگيرد و با او ازدواج كند سپس مفارقت حاصل شود يا شوهر فوت كند و يا طلاق دهد و عده زن هم بگذرد آن وقت شوهر اول مى تواند با آن زن ازدواج كند.

مساءله 2 - هر زنى كه سه بار طلاق داده باشد با اينكه دو بار شوهرش به او رجوع كرده باشد بر آن مرد حرام مى شود تا آنكه شوهرى ديگر او را بگيرد، و در اين مساله فرقى نيست بعد از هر رجوعى با او مواقعه كند و طلاق دهد او را در طهرى غير از طهر مواقعه چنين طلاقى را اصطلاحا طلاق عدى مى گويند، و يا آنكه مواقعه نكرده باشد و چه اينكه هر طلاقى در طهر جداگانه واقع شده باشد و يا همه در يك طهر، بنابراين اگر همسر خود را با شرائط در مجلسى واحد طلاق دهد بعد به او رجوع كند و بعد از آن دوباره طلاق دهد و باز رجوع كند و سپس طلاق دهد به او حرام مى شود تا چه رسد به اينكه او را طلاق دهد آنگاه رجوع كند و نگه بدارد تا حيض ببيند و پاك شود و پس از آن طلاق دوم را بدهد و همينطور طلاق سوم را (خلاصه كلام آنكه هر سه بار طلاق در مجلس واحد واقع شده باشد).

مساءله 3 - عقد جديد بعد از عده در حكم رجوع در طلاق است پس اگر سه بار طلاق دهد و در هر بار بعد از عده او را بعقدى جديد نكاح كند بعد از طلاق سوم بر او حرام مى شود تا شوهرى ديگر كند، چه اينكه آن زن عده نداشته باشد مثل اينكه طلاقهايش قبل از دخول باشد يا داشته باشد و بعد از عده عقد كرده باشد.

مساءله 4 - مطلقه سه طلاقه اگر شوهرى ديگر كند و آن شوهر بميرد و يا زن را طلاق دهد بر شوهر اول حلال است او را بعد از عده شوهر دوم عقد كند، اگر بار ديگر او را سه بار طلاق دهد و سپس شوهرى ديگر كند هر چند كه آن شوهر همان باشد كه بعد از سه طلاقه اول او را گرفت و سپس او را طلاق دهد باز هم شوهر اول او را بگيرد، و بهمين ترتيب بعد از هر سه بار طلاق شخصى ديگر او را عقد كند و طلاق دهد و شوهر اولى بعد از تمام شدن عده او را عقد كند اگر صدبار هم تكرار شود اشكال ندارد، و اما اگر سه نوبت او را سه طلاقه كند و در هر طلاقى در عده رجوع كند و او را وطى نمايد و باز طلاق دهد و خلاصه كلام اينكه اگر نه بار او را طلاق عدى (كه قبلا معنايش گذشت ) بدهد ديگر بر آن مرد حرام ابدى مى شود، بعبارتى روشن تر او را طلاق بدهد و سپس در عده باو رجوع نموده با او مواقعه كند و آنگاه صبر كند تا حيض شود بعد از حيض در طهر طلاقش دهد آنگاه بوسيله شوهر رفتن بمردى ديگر بر او حلال گردد و سپس او را عقد كرده بهمان طريق قبلى سه نوبت بعد از مواقعه طلاقش دهد و در عده رجوع كند و باز بوسيله محلل بر او حلال شود و براى بار سوم سه نوبت طلاقش دهد آنوقت براى ابد بر او حرام مى شود، و در حرمت ابدى دو شرط معتبر است : اول اينكه بين هر سه طلاق دوبار رجوع فاصله شود نه دوبار عقد جديد كه در بالا گفتيم اگر صد بار با عقد جديد او را بر خود حلال كند و در هر سه بار محللى او را حلال كند حرمت ابدى نمى آورد، دوم اينكه بعد از هر رجوعى مواقعه صورت گرفته باشد بنابراين طلاق عدى مركب است از دو طلاق رجعى و در آخر يك طلاق بائن و هرگاه سه بار اين مركب تحقق يابد آن زن بر شوهرش حرام ابد مى شود و نزديكتر باحتياط براى آن مرد اين است كه از آن زن اجتناب كند هر چند كه همه نه طلاقش طلاق عدى نباشد.

مساءله 5 - سه نوبت طلاق تنها در صورتى باعث حرمت مى شود كه زن در بين آن سه طلاق شوهرى ديگر نرفته باشد و گرنه حكم طلاقهاى قبلى از بين مى رود و مثل زنى مى شود كه اصلا مطلقه نشده است ، پس اگر فرضا زنى را دو نوبت طلاق دهد و او شوهرى ديگر برود او نيز طلاقش دهد و يا بميرد بعد از عده شوهر اول او را بگيرد وقتى بر او حرام مى شود كه مجددا سه بار طلاقش بدهد.

مساءله 6 - در سابق بيان شد كه مطلقه ثلاثه بر شوهرش حرام مى شود تا شوهرى ديگر كند و آن شوهر ديگر را محلل گويند، حال مى گوئيم آن محلل با سه شرط محلل مى شود يعنى اين زن را بعد از طلاق بر شوهر اول حلال مى كند، اول ، اينكه بالغ باشد پس ازدواج زن يا غير بالغ هر چند مراهق باشد او را بر شوهر اول حلال نمى كند، دوم ، اينكه زن را از جلو وطى كند وطيئى كه موجب غسل شود يعنى تمام حشفه ، و اگر ندارد بمقدار حشفه از باقيمانده آلتش داخل مجراى رحم زن بشود بلكه كفايت مسماى دخول آن باقيمانده خالى از قوت نيست ، لكن نزديكتر به احتياط همان دخول مقدار حشفه است ، حال آيا انزال هم معتبر است يا نه ؟ محل اشكال است احتياط آنستكه بگوئيم معتبر است ، سوم ، اينكه محلل زن را بعقد دائم بگيرد نه عقد مدت دار.

مساءله 7 - اگر سه بار همسر خود را طلاق بدهد و مدتى كه گذشت زن ادعاء كند كه در اين مدت شوهر كردم و از او جدا شدم و عده طلاق او سرآمده و شوهر اول احتمال بدهد كه راست مى گويد تصديق مى شود مى تواند گفته او را بدون سوگند قبول كنند، و نيز مى تواند با او ازدواج كند و بر او واجب نيست در مقام فحص و تحقيق برآيد و احتياط آنستكه اين حكم را منحصر بدانيم در جائيكه زن مورد وثوق و ايمن از دورغ باشد.

مساءله 8 - اگر محلل با او نزديكى كند و او ادعا كند كه دخول صورت گرفت محلل هم تكذيبش نكند دعوايش تصديق مى شود و شوهر اول مى تواند او را بگيرد، و اما اگر محلل زن را تكذيب كند احتياط آنستكه قبول قول زن را منحصر كنيم بصورتيكه از گفته زن اطمينان حاصل شود و اگر زن اول ادعاء كند كه دخول حاصل شده بعد از ادعايش برگردد اگر قبل از عقد شوهر اول باشد زن براى مرد حلال نيست ، و اما اگر بعد از آن باشد كه شوهر اول عقدش كرد ديگر برگشتن از اقرار سابقش پذيرفته نيست و اعتبار ندارد.

مساءله 9 - در وطى معتبر محلل فرقى نيست بين وطى حلال و وطى حرام پس اگر محلل او را در حال احرام وطى كند و يا در حاليكه زن روزه است و روزه اش واجب است و يا در حال حيض و امثال اين احوال وطى كند در حلال شدنش ‍ براى شوهر اول كفايت مى كند.

مساءله 10 - اگر شوهر شك كند در اينكه اصلا همسر را طلاق داده يا نه حكم مى شود ببقاء علاقه همسرى ، و اگر به اصل طلاق يقين دارد و در عدد آن شك دارد بنا بر عدد كمتر مى گذارد چه اينكه طرف اكثرش عدد سه باشد (تا در وجوب محلل شك داشته باشد) و يا عدد نه باشد (تا در حرام ابدى شدن همسر شك داشته باشد) در صورت اول حكم بحرمت و در صورت دوم حكم بحرمت ابدى نمى شود بلكه حتى اگر شك داشته باشد بين سه و نه را بر سه مى گذارد كه در اين صورت بنابر اشبه با محلل حلال مى شود.

**گفتار در اقسام عده**

نگه داشتن عده واجب مى شود يا به يكى از جهات سه گانه طلاق و فسخ و انفساخ در همسر دائم ، و يا نگذشتن مدت يا بذل آن در عقد متعه ، و يا به مرگ شوهر و يا بوطى شبهه .

فصل در عده فراق (چه بخاطر طلاق و چه غير آن )

مساءله 1 - زنيكه دخولى بوى صورت نگرفته در جدائيش از شوهر عده ندارد و همچنين دختريكه هنوز بسن بلوغ نرسيده يعنى نه سالش تمام نشده هر چند كه مدخول بها باشد يعنى وطى شده باشد، و نيز زنى كه بسن يائسگى رسيده باشد و در همه اين نامبردگان فرقى نيست بين اينكه فراق از شوهر بخاطر طلاق باشد يا فسخ عقد يا بذل مدت و يا تمام شدن آن .

مساءله 2 - دخول محقق مى شود بداخل كردن همه حشفه در جلو يا عقب زن هر چند كه منى مرد نريخته باشد بلكه حتى در مورديكه مرد اخته باشد (يعنى هرگز اولاد از او نشود).

مساءله 3 - وقتى زن يائسه مى شود كه اگر قرشى است به شصت سال و اگر غير قرشى است به پنجاه سال از عمرش ‍ برسد و نزديكتر به احتياط آنستكه هر دو طائفه در خصوص مساءله ازدواج شصت سالگى را ملاك نداشتن عده بگيرند يعنى مطلقه غير قرشى هم اگر خواست ازدواج كند مادامى كه به سن شصت سالگى نرسيده عده نگهدارد، و اما نسبت بمسئله رجوع پنجاه سالگى را معيار بگيرند (يعنى مرديكه زنش را طلاق داده و از آن پشيمان شده مى خواهد در بين سه ماه و ده روز باو رجوع كند اگر سن همسرش از پنجاه گذشته برجوع اكتفاء ننموده او را با عقد جديد خود محرم خود سازد).

مساءله 4 - زنى كه حيض و طهر دارد و خون مى بيند اگر قبل از رسيدنش به سن يائسگى به دو حيض طلاقش بدهند دو قرء [(15)](http://ketaab.iec-md.org/AHKAAM/tahrirolwasyla_imam_khomeini_jeld_4_peyneveshthaa.html#link15) ببيند و سپس يائسه شود يا قبل از يائسگى بيك حيض طلاقش دهند همينكه يك حيض ديد يائسه شود اولى عده خود را با يكماه و دومى با دو ماه تكميل مى كند و همچنين زنى كه عده اش به حساب ماه است نه بحساب حيض ‍ اگر يكماه يا دو ماه قبل از يائسگى طلاقش دهند اولى با دوماه ديگر و دومى با يكماه ديگر عده كه سه ماه است را تكميل مى كند.

مساءله 5 - زن مطلقه و زنيكه بحكم مطلقه است (مانند متعه ايكه مدتش تمام شده ) اگر چنانچه حامله باشد عده اش ‍ (ديگر نه حيض است و نه ماه بلكه عده اش ) حمل او است ، همينكه وضع حمل كرد هر چند بلافاصله بعد از طلاق باشد از عده خارج مى شود، چه اينكه آن حمل تام الخلقه باشد يا ناقص حتى اگر سقط كند و مضغه يا علقه اى بيندازد و معلوم شود اينكه سقط شده همان حمل است عده او تمام مى شود.

مساءله 6 - عده زن مطلقه حامله بشرطى با زائيدن تمام مى شود كه حمل (فرزند) ملحق بآن مردى باشد كه عده زن از او است پس اگر عده از مردى باشد كه زن را طلاق داده و فرزند از شخص ديگر، وضع حمل در تمام شدن عده دخالت ندارد، پس اگر زن از زنائى حامله شده كه قبل از طلاق يا بعد از آن مرتكب شده با زائيدن يا سقط كردن آن حمل از عده خارج نمى شود بلكه تمام شدن عده يا با ديدن سه حيض است و يا گذشتن سه ماه ، مانند زنانيكه حامله نيستند پس ‍ وضع حمل چنين زنى هيچ اثرى ندارد، بله اگر حمل او از زنا نباشد بلكه از وطى به شبهه اى باشد كه قبل از طلاق يا بعد از آن رخ داده به نحويكه فرزند ملحق به وطى كننده باشد نه بشوهر وضع چنان حملى سبب تمام شدن عده نسبت بآن وطى مى شود نه نسبت بشوهريكه طلاق داده است .

مساءله 7 - اگر زنيكه طلاقش داده اند حامله بدو كودك باشد اقوى آنستكه جدائى از شوهر وقتى محقق مى شود كه هر دو فرزند را بزايد پس بعد از زائيدن يكى از آندو شوهر مى تواند رجوع كند لكن ترك احتياط سزاوار نيست ، از طرف شوهر احتياط آنستكه عقد هم بخواند و از طرف زن احتياط به اين است كه تا فرزند ديگر را نياورده بعقد شوهرى ديگر درنيايد.

مساءله 8 - اگر زنى وطى به شبهه شود و حامله شود فرزندش محلق به وطى كننده مى گردد حال يا باين جهت كه شوهر نزد او نبوده و غيبت داشته يا بعلتى ديگر و آنگاه شوهرش او را طلاق بدهد، يا آنكه مردى همسرش را طلاق بدهد و بعد از طلاق وطى به شبهه شده حامله گردد فرزند ملحق بوطى كننده شود بايد دوبار عده نگه دارد، يكى عده وطى به شبهه كه انقضاء آن به زائيدن است و ديگر عده طلاق كه بعد از زائيدن آنرا شروع مى كند البته اين در صورتى استكه خودن نفاس متصل بزائيدن باشد كه بعد از پاك شدن از نفاس سه حيض عده نگه مى دارد، و اما اگر خون نفاسش ‍ متصل بزائيدن نباشد بلكه بين زائيدن و آمدن خون فاصله اى باشد آن فاصله يك طهر از سه طهر عده بحساب مى آيد هر چند اندك و بلكه يك لحظه باشد.

مساءله 9 - اگر زن مطلقه آبستن ادعاء كند كه من وضع حمل كرده ام و عده ام سرآمده و شوهر منكر آن باشد و يا بلعكس ، شوهر ادعا كند كه تو وضع حمل كرده و ديگر در عده نيستى و او منكر شود، و يا زن ادعاء كند كه من حامله ام و شوهر منكر آن باشد، و يا زن ادعاء كند حامله بودم و وضع حمل كردم و شوهر منكر هر دو جهت شود، در همه اين صور قول زن قبول مى شود با سوگندش ، البته در خصوص باقى بودنش در عده يا بيرون شدنش از آن ، نه نسبت به آثار حمل كه على الظاهر قول زن نسبت به آثار حمل غيرآنچه گفته شد قبول نيست .

مساءله 10 - اگر زن و شوهر هر دو قبول داشته بشند كه هم طلاق واقع شده و هم وضع حمل صورت گرفته ولى در تقدم و تاخر آنها اختلاف كنند شوهر بگويد: بعد از طلاق وضع حمل شده و در نتيجه عده سرآمده و زن بگويد:  
من قبل از طلاق وضع حمل كرده ام و الان در عده هستم (يعنى مثلا بايد نفقه سه ماه مرا بپردازى ) يا عكس اين باشد بعيد نيست بگوئيم در هر دو صورت قول زن مقدم است كه در يكى ادعاء بقاء عده را مى كند و در ديگرى ادعاى بيرون شدن از آنرا، و اين تقديم قول زن را مطلق بدانيم يعنى چه در صورتى كه بر تاريخ يكى از دو حادثه اتفاق داشته باشند يا نه .

مساءله 11 - اگر زن غيرحامله را طلاق دهند و يا عقد نكاحش خودبخود فسخ شود اگر عادت حيضش منظم است يعنى در هر ماهى يكبار حيض مى شود واجب است تا سه بار حيض نديده شوهر نرود، يعنى سه حيض عده نگه بدارد، و همچنين است اگر در هر ماه بيش از يكبار حيض ببيند و يا اگر در هر دو ماه يكبار حيض ببيند و بعبارتى ديگرى پاكى متوسط بين دو حيضش كمتر از سه ماه باشد، و اما اگر با اينكه در سن حيض ديدن است اصلا حيض ‍ نمى بيند حال بخاطر اينكه سنش بآن حديكه غالب زنان در آن سنين حيض مى بينند نرسيده و يا آنكه بعلت بيمارى يا حاملگى يا شيردادن بكلى قطع شده در آن صورت عده او سه ماه خواهد بود، ملحق باين چنين زنان است كسيكه حيض مى بيند ولى فاصله بين دو حيضش سه ماه بيشتر از آنست .

مساءله 12 - مراد به قرء پاكى از حيض است و عده زن مطلقه ايكه حامله نيست سه قرء است و در قرء اول مسماى آن هر قدر هم اندك باشد كافى است ، پس اگر او را طلاق دهد و از طهرش يك لحظه باقيمانده باشد يك طهر حساب مى شود وقتى دو طهر ديگر كامل به بيند كه در بين آندو يك حيض واقع شده باشد عده اش تمام شده است ، پس ‍ انقضاء و گذشتن عده او باين است كه خون سوم را به بيند، بله اگر آخر صيغه طلاق متصل شود به اول زمان حيض ‍ طلاق صحيح است لكن بايد سه طهر ببيند تا عده اش منقضى شود در نتيجه انقضاء عده او بديدن خون چهارم است ، البته همه آنچه گفته شده درباره زن آزاده است نه زن برده كه زن برده احكام جداگانه دارد.

مساءله 13 - بنابر اينكه مسماى طهر در طهر اول كافى باشد ولو اينكه يك لحظه باشد گر چه امكان اينكه زن در يك ماه بيش از يك مرتبه حيض هم ببيند باشد، پس حداقل زمانيكه براى پايان يافتن عده زن حره متصور است بيست و شش ‍ روز دو لحظه است ، به اين نحو كه طهر اولش يك لحظه است سپس سه روز حيض مى بيند و پس از اقل طهر را كه ده روز است مى بيند دوباره سه روز حيض مى بيند سپس كمترين طهر را كه ده روز است مى بيند پس از آن حايض مى شود پس به مجرد ديدن لحظه اول از خون آخرى عده اش تمام مى شود و اين يك لحظه آخر از عده خارج است و فقط تماميت طهر سوم بر آن متوقف است ، اين قانون در زن حره بود و اما در كنيز حداقل انقضاء عده او سيزده روز و دو لحظه مى باشد.

مساءله 14 - زن متعه حامله همانطور كه در مسئله پنجم گفتيم اگر مدت عقدش تمام شود و يا شوهر بقيه مدت او را بذل كند عده اش وضع حمل او است و اگر حامله نباشد عده اش در صورتيكه حيض مى بيند دو قرء است ، و بنابر اقوى منظور از قرء در اينجا حيض است بخلاف عده زن دائم كه در آنجا منظور از قرء طهر بود (آرى كلمه قرء از لغات اضداد است و در دو معناى ضد استعمال مى شود) و در صورتيكه حيض نمى بيند با اينكه در سنين حيض ديدن است چهل و پنج روز است ، و مراد به دو حيض دو حيض كامل است پس اگر شوهر مدتش را ببخشد و يا مدتش تمام شود چند روز باقيمانده از حيض او جزء دو حيض حساب نمى شود بلكه بايد دو حيض كامل ديگر عده نگهدارد.

مساءله 15 - معيار در سه ماه عده ماههاى هلالى است پس اگر طلاق در اول زويت هلال واقع شد اشكالى پيش ‍ نمى آيد و اما اگر در بين ماه هلالى واقع شود محل اختلاف و اشكال است و شايد اقوى در نظر اين باشد كه دو ماه وسط را هلالى حساب كنند و از ماه چهارم بمقدار كمبود ماه اول ضميمه آن بسازد.

مساءله 16 - اگر اختلاف كنند در اينكه عده سرآمده يا نه ، قول زن با سوگندش مقدم است حال چه اينكه مدعى انقضاء باشد و چه مدعى باشد كه هنوز در عده است ، و چه اينكه عده او بحسب قرء باشد و چه به حسب ماه .

**گفتار در عده وفات**

مساءله 1 - زنيكه شوهرش از دنيا رفته اگر حامله نباشد عده اش چهارماه و ده روز است چه صغيره باشد و چه كبيره ، چه يائسه باشد و چه غير يائسه ، مدخول بهاء باشد يا نه ، دائمه باشد يا متعه ، از زنانى باشد كه عده اش بحساب طهر است يا از آنها كه بحساب ماه ، و اگر حامله باشد عده او طولانى ترين دو مدت است ، يعنى اگر زودتر از چهارماه و ده روز زائيده عده اش همان چهار ماه و ده روز است يا از آنها كه طولانى تر از وضع حمل بوده و اگر بعد از چهار ماه و ده روز زائيده عده اش همان وضع حمل است كه طولانى تر از چهارماه و ده روز بوده است .

مساءله 2 - منظور از چهار ماه و ده روز ماههاى هلالى است پس اگر فرض كنيم شوهرى در شب رويت هلال از دنيا رفت همسرش آنماه و سه ماه ديگر و ده روز از ماه پنجم را عده نگه مى دارد، و اما اگر در بين ماه از دنيا برود اظهر آنستكه تلفيق چهارماه تمام درست بشود باضافه ده روز عده نگه مى دارد.

مساءله 3 - اگر زن را طلاق دهد و قبل از تمام شدن عده طلاق يعنى سه ماه و ده روز از دنيا برود اگر طلاقش رجعى بوده عده طلاق باطل مى شود و از روز مرگ شوهر عده وفات را شروع مى كند، مگر آنكه مسترابه بحمل باشد يعنى احتمال حمل در او داده شود كه محل تامل است در نتيجه احتياط براى او در اين است كه به طولانى ترين دو عده عمل كند يعنى عده وفات و وظيفه مسترابه ، باين بيان كه اگر شوهر مثلا يكماه بعد از طلاق از دنيا برود عده وفات را نگه مى دارد اگر معلوم شد آبستن است كه هيچ و گرنه باز هم عده نگه مى دارد تا تكليفش روشن شود و شك ريبه اش از بين برود، و اگر هفت ماه بعد از طلاق بميرد طولانى ترين دو اجل از عده وفات و عده مسترابه را نگه مى دارد و اما اگر زن حامله باشد طولان ترين از عده وفات وضع حمل را نگه مى دارد مانند كسيكه طلاقش نداده اند، و اگر طلاقش بائن باشد اكتفاء مى كند بر تكميل عده طلاق و بخاطر وفات عده اى ندارد.

مساءله 4 - بر زنيكه شوهرش فوت كرده واجب است مادامى كه در عده وفات است رعايت حداد را بنمايد منظور از حداد اين است كه زينت نكند در بدنش ، مثل سرمه كشيدن و عطر زندن و خضاب و سرخاب و برداشتن زير ابرو و امثال اينها، و نه در لباسش بمثل پوشيدن جامه سرخ و زرد و زيورآلات و امثال اينها، و خلاصه كلام اينكه واجب است ترك كند هر عملى را كه عرفا زينت شناخته مى شود و معمولا بوسيله آن زن خود را براى شوهر مى آرايد چه در موقع عادى و چه در اوقاتيكه مناسب با آرايش است از قبيل اعياد و عروسى ها و امثال آن كه البته بحسب اشخاص و زمانها و شهرها مختلف است ، بهمين جهت لازم است هر زنيكه شوهر از دست داده كارهائيكه در شهر خودش زينت شمرده مى شود ترك كند، بله تنظيف بدن و شستشن لباس و شانه زدن موى و ناخن گرفتن و داخل شدن در حمام و روى فرش ‍ نشستن و فرش گرانبها استعمال كردن و در خانه آراسته منزل كردن و آرايش كردن بچه ها و خدمتكاران اشكالى ندارد.

مساءله 5 - اقوى آنستكه حداد شرط در صحت عده نيست بلكه تكليفى است مستقل و جداگانه كه زمان انجامش ‍ مصادف با زمان عده است ، پس اگر زنى از روى عصيان و يا جهل و يا فراموشى در همه مدت عده و يا در قسمتى از آن حداد را رعايت نكند واجب نيست دوبار عده را از سر بگيرد و آنمقدار از عده كه بى رعايت حداد انجام شده را تدارك كند.

مساءله 6 - در وجوب حداد فرقى نيست بين زن مسلمان و زن ذميه (يعنى زن يهودى يا نصرانى كه در حكومت اسلامى زندگى مى كند و شوهرش مسلمان بوده است ) همچنانكه على الظاهر فرقى نيست بين زن دائمه و زن منقطعه ، بله بعيد نيست كه حداد بر زنيكه براى مدت كوتاه چون يك روز و دو روز متعه او بوده واجب نباشد، حال آيا بر زن صغيره يا ديوانه هم حداد واجب است يا نه ؟ دو قول است كه مشهورتر آن وجوب است و وجوب با اينكه اين دو طائفه مكلف نيستند باين معنا كه بر ولى آندو واجب است آندو را از زينت كردن مادامى كه در عده وفاتند جلوگيرى نمايد لكن در اين حكم تامل است هر چند كه باحتياط نزديكتر است .

مساءله 7 - براى زنيكه در عده وفات است بيرون شدنش از خانه و تردد در اطراف خانه براى رفع حوائج جائز است خصوصا حوائج ضرورى و يا امور راجحه از قبيل حج و زيارت و عيادت بيماران و زيارت ارحام و مخصوصا پدر و مادر، بله سزاوار بلكه نزديكتر به احتياط آنست كه هيچ شبى را در غير آن خانه ايكه در حيات شوهرش سكنى داشت بسر نبرد و يا آن خانه ايكه براى نگه داشتن عده به آنجا منتقل شد باين معنا كه اگر بعد از ظهر از آنجا بيرون رفت شام به آنجا برگردد و يا اگر بعد از نيمه شب از آنجا خارج شد صبح برگردد.

مساءله 8 - اشكالى نيست در اينكه مبدء عده طلاق از حين وقوع آنست چه اينكه شوهر حاضر باشد و چه غائب چه اينكه زوجه از وقوع در آن هنگام با خبر بشود و چه نشود، پس اگر شوهر غائب باشد و زن را طلاق دهد و به او ابلاغ نكند مگر بعد از آنكه مدت عده او تمام شود عده او تمام شده و ديگر بر آن زن واجب نيست از تاريخ اطلاع عده نگه دارد، و عده فسخ عقد و انفساخ آن على الظاهر مانند عده طلاق است و همچنين عده وطى به شبهه هر چند كه در خصوص اين عده نزديكتر به احتياط آنستكه آغاز عده را از حين برطرف شده شبهه بگيرد نه از حين دخول بلكه اين احتياط ترك نشود، اما عده وفات اگر شوهر در سفر از دنيا برود عده وفاتش از هنگامى است كه خبر فوتش به زوجه اش برسد و بعيد نيست كه اين حكم اختصاص بصورتى كه شوهر در سفر باشد نداشته باشد و شامل آنصورتى هم بشود كه شوهر حاضر است اما زن بعلتى از مرگ او بى خبر مانده باشد كه در اينجا نيز از هنگاميكه از مرگ شوهر باخبر مى شود عده مى گيرد.

مساءله 9 - درآوردنه خبر مرگ شوهر كه باعث عده نگه داشتن مى شود اين قيد شرط نيست كه اخبار او مانند شهادت دو شاهد عادل يا يك شاهد عادل حجت شرعى بوده باشد، و لكن جايز نيست براى زن تزويج با غير بدون حجت شرعيه بر مرگ شوهر، و چون مرگ شوهر بوسيله حجتى ثابت شد كافى است اينكه عده را از حين رسيدن خبر شروع كند و شروع احتياج به ثبوت شرعى ندارد (يعنى ثبوت مرگ شوهر با حجت كافى است در شروع به عده از حين خبر و احتياج به ثبوت شرعى نيست ).

مساءله 10 - اگر زن از طلاق اطلاع پيدا كند لكن از تاريخ وقوع آن مطلع نشود تا از آن تاريخ عده را حساب كند از زمانى بحساب مى آورد كه يقين داشته باشد طلاق عقب تر از آن واقع نشده و نزديكتر به احتياط آنستكه از زمانى بحساب آورد كه خبر به او رسيده بلكه اين احتياط ترك نشود.

مساءله 11 - اگر مردى مفقودالاثر شود و هيچ خبرى و اثرى از او نرسد نه از مرگش و نه از زنده بودنش در صورتيكه مالى از او باقى مانده كه همسرش نفقه خود را از آن بردارد و يا وليت دارد كه سرپرستى همسر او را بعهده گرفته مخارج او را بپردازد ويا متبرعى هست كه بر او انفاق كند، بر او واجب است صبر كند و انتظار بكشد ابدا و جائز نيست ازدواج كند مگر وقتى كه يقين كند شوهرش مرده و يا طلاقش داده ، و اما اگر مالى از او نمانده وليى هم ندارد متبرعى هم نيست تا خرج او را بعهده بگيرد اگر با اين حال صبر كند كه چه بهتر و اگر صبر نكند و بخواهد ازدواج كند وضع خود را باطلاع حاكم شرعى مى رساند و حاكم شرعى از آن تاريخ چهار سال براى مدت مقرر مى كند و در آن مدت به جستجوى آن مرد مى پردازد اگر مردن يا زنده بودن او معلوم نشد، در صورتيكه آن مرد وليى دارد يعنى كسى را دارد كه متصدى امور او باشد مثلا اختيار كارهايش را باو واگذار كرده يا او را وكيل خود قرار داده باشد حاكم به آن ولى امر مى كند باينكه زن او را طلاق بدهد، و اگر او اقدام نكرد حاكم مجبورش مى كند و اگر وليى ندارد و يا اگر دارد اقدام نمى كند اجبارش هم ممكن نيست حاكم خودش طلاق مى دهد، و آن زن از تاريخ طلاق چهارماه و ده روز عده وفات مى گيرد وقتى همه اين كارها انجام شد آنوقت بدون اشكال مى تواند ازدواج كند البته در اعتبار بعضى از قيوديكه گفته شد تامل و نظر هست الا اينكه رعايت همه آنها احوط است .

مساءله 12 - براى جستجو از مرد مفقودالاثر كيفيت خاصى معتبر نيست بلكه معيار صدق عرفى است همينكه صدق كند كه حاكم در جستجوى فلان مرد است كافى است ، و در جستجو بودن بان استكه شخص آشنائى را مامور جستجوى او كند آشناى بنام او و شخص او و آشناى باينكه آنمرد چه جاهائى ممكن است رفته باشد، و نيز باين استكه نامه بنويسد يا تلگراف بزند و يا از وسائل متداول در هر عصرى براى پيدا كردن آنمرد استفاده كند و از مسافرين و زوار و حجاج و تجار و سايرين بخواهد كه در سفر خود و در منزلها و شهرهائيكه اقامت مى كنند دنبال آنمرد بگردند و هنگام برگشتن از مسافرين و زوار و غير ايشان بپرسيد آيا او را در جائى ديده ايد يا نه .

مساءله 13 - در آن كسيكه حاكم بجستجوى مفقود مى فرستد يا آنكسيكه براى او نامه مى نويسد و يا از او خبر مى گيرد عدالت شرط نيست همينكه مورد وثوق باشد كافى است .

مساءله 14 - لازم نيست همه آنكارهائيكه گفتيم از فحص بوسيله حاكم محقق شود يعنى مامور فرستادن نامه و تلگراف و سئوال و سفارش و غيره بوسيله شخص حاكم انجام شود بلكه هر كس ديگرى اينكارها را انجام بدهد حتى زوجه او كافى است چيزى كه هست بايد بدستور حاكم و بعد از شكايت بحاكم بوده باشد.

مساءله 15 - مقدار فحص از نظر زمان چهار سال است و لازم نيست تحقيق و فحص در اين چهار سال بطور دائم و لاينقطع باشد، بلكه فحص در اينجا نيز على الظاهر مانند تعريف در لقطه است كه بايد يكسال كامل باشد و همينكه عرفا صدق كند كه فلانى يكسال در جستجوى صاحب مال است كافى است .

مساءله 16 - در يافتن مرد مفقودالاثر مقدار لازم از فحص همان مقداريست كه در يافتن هر گمشده ديگر متعارف است پس خيال نيست كه لازم باشد تمامى شهرها و كشورهاى دنيا را زير پا بگذارند و صرف اينكه ممكن است بفلان نقطه عالم رسيده باشد باعث آن نمى شود كه حاكم نيز تا آنجا مامور بفرستد يا نامه نگارى كند، و خلاصه كلام اينكه باحتمال هاى بعيد اعتناء نمى شود بلكه هر جائيكه مظنه يافتن وى در آنجا باشد را مورد فحص قرار مى دهند و اگر مظنه اى نباشد حداقل احتمال نزديك در كار باشد.

مساءله 17 - اگر مطلع شود كه گمشده مدتى در فلان شهر معين بوده و دوباره اثرش محو شده بايد اول آن شهر را بمقدار متعارف مورد جستجو قرار دهد و آن باين استكه در محل اجتماع مردم از قبيل مساجد و بازارها و گردشگاهها و بيمارستانها و كاروانسراهاى آماده شده براى منزل كردن غريبه ها و امثال اين مكانها را بگردند، و لازم نيست همين محل ها را هم بطور استقصاء تفتيش و بازرسى كنند، بلكه اين مقدار كافى است كه نقاط مشهور را فحص نمايند البته لازم است براى يافتن او رنگ و نشانه هاى لباس و بدن مفقود و صنعت و حرفه او را در نظر بگيرند و محلهائى را بگردند كه با وضع او تناسب داشته باشد و از كسانى سئوال كنند كه مثلا از صنف كار مفقود باشند، وقتى اين مقدار فحص در آن شهر را انجام دادند و اثرى از او نيافتند و معلوم نشد مرده يا زنده است ، اگر احتمال نمى دهند كه از آن شهر بشهرى ديگر رفته باشد و قرائن احوال بر آن دلالت نكند فحص ساقط مى شود و ديگر پرسش از اين و آن لازم نيست ، اكتفاء مى كنند باينكه مدت انتظار يعنى چهار سال سرآيد، و اما اگر احتمال مى دهند از آنجا بجاى ديگر رفته باشد در صورتيكه شهرهى اطراف آن شهر در اين اجمال برابر باشد همه شهرهاى اطراف را مورد فحص قرار مى دهند و در اين فحص نيز استقصاء تام لازم نيست بلكه اكتفاء مى كنند به بعضى از محلهاى مهم و مشترك در احتمال با رعايت الاقرب فالاقرب (يعنى اول شهر نزديكتر به آن شهر و سپس دورتر) و اما اگر احتمال رفتنش بيك طرف قوى تر از احتمالات ديگر باشد جائز است مورد فحص را همان شهر قرار دهند و به فحص در آن اكتفاء نمايد مخصوصا در صورتيكه احتمال رفتنش به جهات ديگر از ذهن دور باشد، و اگر خبر دار شوند كه مفقود بفلان كشور سفر كرده و در آنجا او را ديده اند و سپس اثرش در آنجا محو شده كافى است كه در مدت چهارساله انتظار تنها شهرهاى معروف آن كشور را مورد جستجو قرار دهند شهرهائيكه بيشتر سياحان و باصطلاح توريست ها بديدن آنها مى روند، و اگر خبر دار شوند كه بشهر معينى از فلان كشور رفته مثلا از ايران بشهر نجف كه در عراق است سفر كرده كافى است شهرهاى سر راه او را فحص كنند و سپس خود نجف را مورد جستجو قرار دهند و ديگر لازم نيست شهر و اماكنى كه از اين مسير دورند را مورد توجه قرار دهند تا چه رسد به شهرهائيكه در اطراف كشور عراق واقع است ، و اگر مطلع شوند كه وقتى از منزل بيرون رفته بقصد سفر يا فرار رفته است اما ندانند كه بكدام طرف رفته بايد در مدت چهار سال منتظر ماندن او در همان اطراف و جوانب وطنش كه به احتمال قريب بدانجا رسيده است جستجو نمايند و به نقاط دور از احتمال توجه نكنند.

مساءله 18 - سابقا معلوم شد كه احتياط اقتضاء مى كند فحص و طلاق بعد از شكايت نزد حاكم صورت بگيرد پس اگر زنيكه شوهرش مفقود شده دسترسى بحاكم نداشته باشد اگر آن حامن وكيلى و ماذونى در تصدى امور حسبيه داشته باشد بعيد نيست كه آن وكيل قائم مقام حاكم امر اين زن بوده باشد و اگر بوكيل حاكم نيز دسترسى ندارد قيام عدول مومنين مقام حاكم محل اشكال است .

مساءله 19 - اگر از قرائن معلوم شود كه فحص هيچ فائده و هيچ اثرى ندارد على الظاهر وجوب فحص ساقط مى شود، و همچنين ساقط مى شود وقتى كه در بين چهار سال نوميد از يافتن آنمرد شود كه در اين دو صورت وظيفه منحصر مى شود در اينكه صبر كنند تا چهار سال تمام شود آنوقت او را طلاق دهند و يا او شوهرى ديگر اختيار كند.

مساءله 20 - بعد از آنكه زن شكايت به نزد حاكم برد حتى بعد از آنكه كار فحص تمام شد و مدت انتظار هم بپايان رسيد زن قبل از آنكه طلاقش دهند اختيار دارد مى تواند بهمان ازدواج قبلى باقى بماند و طلاق نخواهد، و همينطور بعد از آنكه اين را اختيار كرد باز مى تواند عدول كند و طلاق را اختيار نمايد و اگر طلاق را اختيار كرد ديگر احتياج بضرب الاجل مجدد و فحص مجدد ندارد.

مساءله 21 - على الظاهر عده ايكه زن بعد از طلاق حاكم مى گيرد عده طلاق است هر چند كه از نظر مدت باندازه عده وفات است و طلاق هم رجعى است ، پس در اين مدت مستحق نفقه ايام عده مى باشد و اگر در همين ايام از دنيا برود شوهرش (اگر پيدا شد) از او ارث مى برد و بر عكس اگر در همين ايام خبر مرگ شوهرش برسد ثابت شود زن از او ارث مى برد نتيجه ديگر مسئله اين استكه در اين عده حداد بر زن لازم نيست .

مساءله 22 - اگر معلوم شود كه شوهر قبل از تمام شدن مدت انتظار و يا بعد از آن و قبل از طلاق از طرف حاكم از دنيا رفته است بر زن واجب است عده وفات بگيرد، و اما اگر بعد از تمام شدن عده طلاق خبر مرگ شوهر رسيده باشد ديگر عده وفات لازم نيست و بهمان عده ايكه گرفته اكتفاء مى كند حال چه اينكه قبل از ازدواج زن مرگش مسلم شده باشد و چه بعد از آن و چه اينكه اين روشن شدن وضع قبل از عده بوده باشد يا بعد از آن و يا در بين آن و يا بعد از تزويج ، و اما اگر در اثناء عده وضع روشن شده و معلوم شده باشد كه شوهرش مرده آيا كافى است همان عده اى را كه گرفته تمام كند و يا آنكه بعنوان عده وفات آنرا از سر بگيرد و روز روشن شدن حال را ابتداء عده وفات قرار دهد؟ دو وجه است بلكه هر دو وجه قائل هم دارد و بنظر ما اگر نگوييم اقوى لااقل احوط وجه دوم است .

مساءله 23 - اگر بعد از چهار سال فحص شوهر پيدا شود در صورتيكه قبل از طلاق باشد زن همسر او است و اما اگر بعد از ازدواجش با مرد ديگر باشد ديگر راهى بآن ندارد، و اگر در بين عده باشد (همانطور كه در مسئله 21 گفتيم طلاقش رجعى است ) مرد مى تواند رجوع كند همچنانكه مى تواند او را بحال خودش واگذارد تا عده اش تمام شود و بكلى از او جدا و بيگانه گردد و اما اگر بعد از تمام شدن عده و قبل از ازدواجش با مرد ديگر برگردد آيا شوهر مى تواند باو برگردد يا نمى تواند؟ دو قول است كه اقوى آن دو قول دوم است .

مساءله 24 - اگر زوجه ايكه شوهرش مفقودالاثر شده از طريق قرائن و تراكم امارات و نشانه ها يقين كند كه شوهرش از دنيا رفته جائز است بينه و بين الله اينكه بعد از نگه داشتن عده شوهرى ديگر اختيار كند و جواز ازدواجش از نظر مسئوليت در نزد خدايتعالى احتياج به مراجعه بحاكم ندارد كسى هم حق ندارد بوى اعتراض كند مگر كسيكه يقين دارد باينكه زن در دعوايش دروغ مى گويد و علم بموت شوهرش ندارد، بله در اينكه آيا مردى كه مى خواهد با او ازدواج كند مى تواناد به ادعاى او (باينكه علم دارد) اكتفاء كند يا نه و همچنين كسيكه وكيل او شده است در اجراء عقد ازدواجش با مردى ديگر مى تواند بادعاى او اكتفاء كند يا نه ؟ اشكال است و براى چنين زنى نزديكتر باحتياط آنستكه با مردى ازدواج كند كه اطلاعى از اين معنا نداشته باشد كه وى شوهرى داشته و دارد شوهرش مرده است ، و خلاصه با مردى ازدواج كند كه استنادش در ازدواج با وى اين باشد كه وى مدعى است شوهر ندارد و نيز براى اجراء عقد نكاح چنين وكيلى را انتخاب كند.

**گفتار در عده وطى به شبهه**

منظور از وطى به شبهه اين استكه مردى با زنى اجنبيه جماع كند بخيال اينكه آن زن همسر خود او است كه در اين مثال شبهه مرد در موضوع است ، و يا با زنى ازدواج كند كه قبلا برادر آنزن را وطى كرده و گمان مى كرده كه چنين ازدواجى حلال و بى اشكال است كه در اين مثال شبهه مرد در حكم مسئله است .

مساءله 1 - زنيكه با او عمل زنا كرده اند بنابر اقوى عده ندارد چه اينكه از زنا حامله هم شده باشد يا نه و اما زنيكه به شبهه با او جماع كرده اند بايد عده نگه دارند چه اينكه شوهر دار باشد و يا نباشد و چه اينكه شبهه از هر دو طرف بوده باشد و يا از طرف مرد بلكه احتياط آنست كه اگر شبهه از طرف زن به تنهائى بوده عده نگه بدارد.

مساءله 2 - عده وطى به شبهه مانند عده طلاق است كه هم بحساب طهرهاى سه گانه است و هم بحساب ماه و هم اگر چنانچه از اين وطى حامله است بوضع حمل بهمان تفضيلى كه در سابق گذشت ، و زنيكه عده طلاق ندارد مانند صغيره و يائسه در اينجا نيز عده ندارد.

مساءله 3 - اگر زنيكه به شبهه وطى شده شوهردار باشد براى شوهر او جائز نيست او را در مدت عده وطى كند، حال آيا ساير استمتاعها از آن زن برايش جائز است يا نه ؟ نزديكتر به احتياط آنستكه بگوئيم نه ولى اقوى آنستكه جائز است و على الظاهر نفقه او در ايام عده ساقط نيست هر چند كه فتوى دهيم باينكه هرگونه استمتاع بردن شوهر از وى حرام است .

مساءله 4 - اگر زنيكه به شبهه وطى شده بلامانع يعنى بدون شوهر باشد براى مرديكه او را وطى كرده جائز است كه در ايام عده با او ازدواج كند لكن تنها براى او جائز است نه براى ديگران كه بنا بر اقوى براى ديگران جائز نيست .

مساءله 5 - در حكم وطى به شبهه از نظر وجوب عده و ساير احكام فرقى نيست بين اينكه وطى بدون عقد صورت گرفته باشد و يا بعد از عقد، باين معنا كه زنى را بخيال اينكه جائز است با او ازدواج كند براى خود عقد كرد و او را وطى هم كرد بعد معلوم شد جائز نبوده .

مساءله 6 - اگر زن در عده طلاق يا عده وفات شوهرش باشد و مردى او را به شبهه وطى كند يا اول او را وطى كند بعدا شوهرش او را طلاق دهد و يا از دنيا برود بنابر احتياط اگر نگوئيم اقوى بر آن زن واجب است دو عده نگه بدارد، حال اگر از يكى از آن دو مرد يعنى از شوهر و يا واطى به شبهه حامله باشد بايد اول عده حمل را نگه بدارد و بعد از آنكه وضع حمل كرد يكبار ديگر عده ديگر را از سر بگيرد و يا عده اول را تكميل كند، و اما اگر حامله نباشد عده آنكه جلوتر واقع شده را اول نگه مى دارد و سپس عده آن را كه بعدا واقع شده است .

مساءله 7 - اگر مردى همسر خود را بطلاق بائن مطلقه كند و سپس به شبهه او را وطى كند بنابر احتياط بر زن لازم است يك عده ديگر به تفضيلى كه در مساءله قبل ى گذشت نگه بدارد.

مساءله 8 - براى چند چيز عده واجب است :  
1 - وفات شوهر، 2 - طلاق به اقسامى كه دارد، 3 - فسخ به يكى از عيبها، 4 - انفساخ و بهم خوردن خودبخودى عقد ازدواج بخاطر مرتد شدن شوهر يا مسلمان شن زن يا شير دادن زن طفلى را كه باعث نامحرم شدن او بشوهرش بشود، 5 - وطى به شبهه چه با عقد و چه بدون عقد، 6 - تمام شدن مدت عقد در عقد انقطاعى يا آنكه شوهر به بقيه مدت را به زن به بخشد و در تمام اقسام به جز قسم اول كه شرط ديگرى نيز معتبر است و آن اينكه زن مدخول بها باشد.

مساءله 9 - اگر بعد از دخول او را طلاق رجعى دهد و سپس رجوع كند و قبل از دخول مجددا او را طلاق بدهد اين طلاق حكم طلاق قبل از دخول را ندارد تا عده نخواهد بلكه مجددا بايد از سر عده نگه بدارد چه اينكه طلاق دوم رجعى باشد و چه بائن ، و همچنين است آن صورتى كه بار اول او را طلاق بائن دهد (مثلا بهمسرش بگويد مهرت را بمن ببخش تا طلاقت بدهم و او هم بخشيده و او هم طلاقش داد) و در اثناء عده او را بعقدى جديد نكاح كند و سپس ‍ قبل از دخول طلاقش دهد حكم طلاق قبل از دخول بر اين طلاق جارى نيست ، و نيز همچنين است جائيكه زنى را بعقد اقطاعى نكاح كند آنگاه بعد از دخول مدتش را ببخشد و سپس با او ازدواج كند و قبل از دخول طلاقش دهد، پس ‍ اگر كسى توهم كند به اينكه ممكن است چند نفر در يك روز از راه حلال با يك زن جوان ازدواج كنند باين طريق كه مثلا زيد او را عقد انقطاعى كند و با او حاجت خود را برآورد آنگاه مدتش را ببخشد و بلافاصله رجوع نموده بلافاصله قبل از دخول طلاقش بدهد در نهايت فساد است .

مساءله 10 - زنيكه بطلاق رجعى مطلقه شده در حكم همسر است يعنى مادامى كه در عده است احكام زوجه را دارد مگر آنكه دليلى دلالت كند بر استثناء حكمى از احكام زوجه و گرنه همه احكام زوجه را دارد يعنى نفقه او و سكنا و جامه اش بعهده شوهر او است ، البته بشرطيكه قبل از طلاق ناشزه نبوده باشد و در حال حاضر نيز ناشزه نشده باشد و نيز اگر شوهر در همين ايام عده از دنيا برود او از وى ارث مى برد، و اگر او بميرد شوهر از او ارث مى برد، و نيز همانطور كه اگر مطلقه نبود ازدواج شوهر او با خواهر او حرام بود در ايام عده نيز حرام است ، و همانطر كه قبل از طلاق اگر همسر چهارم بود شوهر زن دائمى پنجم را نمى توانست بگيرد در ايام عده نيز نمى تواند بگيرد، و همانطور كه قبل از طلاق خرج كفن و فطريه اش با شوهر او بود اكنون نيز با شوهر است ، بخلاف مطلقه بائنه نظير اينكه مهرش را بخشيده تا طلاقش را بگيرد كه او را مختلعه گويند، و نيز نظير زنيكه نه او از شوهرش راضى باشد نه شوهر از او و زن چيزى از مهر خود را صرفنظر كند در قبال اينكه شوهر او را طلاق دهد كه اينگونه طلاق را مبارات گويند و نظير زنيكه شوهرش ‍ براى بار سوم طلاقش داده باشد كه اين سه قسم طلاق بائن است و بعد از وقوع آن ديگر هيچ اثرى از آثار زناشوئى بين آندو باقى نمى ماند نه در ايام عده و نه بعد از آن ، بله اگر زن در همين طلاقهاى بائن از شوهرش حمل داشته باشد مستحق نفقه و جامه و سكنا مى باشد تا آنكه وضع حمل كند همچنانكه گذشت .

مساءله 11 - اگر مردى درحال مرض زن خود را طلاق دهد و بهمان بيمارى از دنيا برود همسر او تا مدت يكسال از زمان طلاق از او ارث مى برد، پس اگر شوهر بمرض ديگر و يا بهمان مرض بعد از گذشتن يكسال از دنيا برود زن از او ارث نمى برد چه اينكه طلاقش رجعى باشد يا بائن ، و اين حكم سه شرط دارد:  
شرط اول - اينكه زن شوهر نرفته باشد پس اگر بعد از تمام شدن عده اش شوهر رفت و بعدا شوهر قبليش از دنيا رفت از او ارث نمى برد.  
شرط دوم - اينكه شوهر از آن مرضيكه در آن مرض وى را طلاق داد بهبودى حاصل نكند، پس اگر حاصل كرد و دوباره بيمار شد و در آنسال از دنيا رفت مطلقه او از او ارث نمى برد، بلكه مگر آنكه مرگ وى در ايام عده رجعى واقع شود.  
شرط سوم - اينكه طلاق به درخواست زن نباشد پس در طلاق خلع و مبارات كه طلاق به درخواست زن است آن زن ارث نمى برد.

مساءله 12 - جائز نيست براى كسيكه همسرش را طلاق رجعى داده او را از خانه خود بيرون كند تا آنكه ايام عده اش ‍ سرآيد مگر آنكه عمل فاحشه اى مرتكب شود كه موجب حد است (مثلا زنا دهد) و يا عمليكه نشوز آور است مرتكب شود (مثلا بدون اجازه شوهر از خانه بيرون برود) كه در اين دو صورت ديگر مستحق نفقه نيست ، و اما مطلق معصيت او مجوز اين نمى شود كه شوهر او را از خانه اش بيرون كند، و اما فحاشى با زبان و آزار رساندن باهل خانه اگر بحد نشوز نرسد آيا مجوز اخراج او هست يا نه ؟ محل اشكال و تامل است و بعيد نيست كه بطور كلى هر عملى از او كه موجب حد شرعى باشد موجب سقوط حق او نيز بشود، و اينكه گفتيم نشوز حق او را ساقط مى كند در صورتى است كه باعمال نشوز آور ادامه دهد، و اما اگر دست از آنها بردارد حق او نيز بر مى گردد، و نيز اينكه گفتيم بيرون شدنش بدون اذن نشوزآور است در غير موارد ضرورى و واجب است البته واجبيكه وقتش تنگ و فوت شدنى باشد.

**گفتار در رجوع**

منظور از رجوع برگردانيدن مطلقه بنكاح قبلى او است و اين در ايام عده آنهم در طلاق رجعى است پس در طلاق بائن رجوع نيست و در طلاق رجعى هم بعد از تمام شدن عده رجوع نيست .

مساءله 1 - رجوع مرد به همسر مطلقه خود يا بطريق زبان است و آن هر عبارتى است كه رجوع او را برساند مثل اينكه بگويد: (راجعتك الى نكاحى - من تو را بنكاح و همسرى خود برگردانيدم ) و امثال اينها و يا عبارتيكه كلمه رجوع در آن نباشد لكن دلالت كند بر پايداريش بر زوجيت آنزن مثل اينكه بگويد: (رددتك الى نكاحى - تو را بنكاح قبليم برگرداندم ) و يا بگويد: (مسكتك فى نكاحى - تو را در نكاح خود نگه داشتم ) و در همه اين عبارتها انداختن كلمه الى نكاحى نيز جائز است و لازم نيست اين معانى با الفاظ عربى اداء شود بلكه با هر لغت و زبان ديگر كه آنرا برساند كافى است ، و يا بطريق عمل است يعنى شوهر كارى با آن زن انجام دهد كه جز با همسر حلالش جائز نمى باشد مثل اينكه او را ببوسد و يا وطى كند و يا دست بر بدن او بمالد حال چه با شهوت باشد و چه بدون آن .

مساءله 2 - حلال بودن وطى و كمتر از آن از بوس و كنار و لمس ، چنين رن مطلقه حاجتى به اين ندارد كه قبلا رجوع زبانى كرده باشد و حتى احتياج به اين ندارد كه مقصودش از اينگونه كارها رجوع به نكاح قبلى باشد چون مطلقه رجعيه بحكم همسر آدمى است ، حال آيا رجوع شده اينگونه كارها مشروط بر اين است كه قصدش از اين كار رجوع باشد؟ يا نه همينكه مثلا او را ببوسد رجوع محقق شده است هر چند كه قصر رجوع هم نداشته باشد؟ اقوى احتمال دوم است ، و اما اگر قصد عدم رجوع و عدم تمسك به زناشوئى داشته باشد با اين حال مثلا او را ببوسد آيا باز هم اين عمل رجوع است يا نه ؟ محل تامل است ، بله در خصوص جماع بعيد نيست رجوع باشد و اما اگر اين كارها را به غفلت يا سهو يا در خواب (كه انسان آنچه كه مى كند بدون قصد مى كند) انجام دهد رجوع شمرده نمى شود، همچنانكه اگر اين كارها را با مطلقه خود كند بخيال اينكه آن مطلقه نيست و مثلا همسر ديگر او است رجوع حساب نمى شود.

مساءله 3 - اگر در حاليكه زن در عده طلاق است مرد منكر طلاق شود همين انكارش رجوع است هر چند بدانيم كه در اين انكار دروغ مى گويد.

مساءله 4 - در رجوع شاهد گرفتن شرط نيست هر چند كه مستحب است براى جلوگيرى از وقوع نزاع و درگيرى شاهد بگيرد، و همچنين اين شرط معتبر نيست زوجه از رجوع زوج اطلاع پيدا كند پس اگر مرد بدون اطلاع زن و حتى بدون اطلاع احدى رجوع كند رجوعش بحسب واقع صحيح است هر چند اگر بعد از تمام شدن عده ادعا كند كه من در عده رجوع كرده بودم و زن منكر آن شود و وى را تصديق نكند ادعايش شنيده نمى شود، نهايت كارى كه مى تواند بكند اين است كه اگر او مدعى علم زن به رجوع است مى توان زن را سوگند دهد بر اينكه علم برجوع ندارد وطى كرده و زن منكر آن شود قول قول زن است با سوگندش ، لكن بايد سوگند قطعى باشد يعنى بگويد تو مرا در عده وطى نكرده اى ، و اما اگر بگويد (من اطلاع ندارم از اينكه در عده مرا وطى كرده باشى ) كافى نيست .

مساءله 5 - اگر زن و مرد هر دو اتفاق دارند بر اينكه رجوعى صورت گرفته عده هم منقضى شده لكن اختلاف كنند در اينكه كداميك جلوتر واقع شده شوهر بگويد: قبل از تمام شدن عده رجوع كرده ام و زن ادعا كند كه تو بعد از تمام شدن عده رجوع كردى ، در صورتيكه تاريخ تمام شدن عده معلوم باشد و مرد بگويد رجوع قبل از تاريخ بوده و زن ادعا كند كه بعد از آن بوده ، اقرب آن است كه قول قول زن است با سوگندش ، و اما اگر عكس اين صورت باشد يعنى هر دو اتفاق دارند بر اينكه مثلا رجوع در اول ماه واقع شده لكن مرد بگويد انقضاء عده بعد از اول ماه بوده و زن بگويد قبل از آن بوده قول قول مرد است با سوگندش .

مساءله 6 - اگر همسرش را طلاق دهد و سپس در عده رجوع كند لكن زن بگويد قبل از طلاق دخولى واقع نشده تا طلاقم رجعى باشد و تو نتوانى رجوع كنى و مرد ادعا كند دخول صورت گرفته در اين نزاع قول زن مقدم است با سوگندش .

مساءله 7 - على الظاهر مسئله جواز رجوع در طلاق رجعى حكمى است شرعى و غير قابل گذشت و مانند انواع خيار در بيع خيارى و از قبيل حقوق نيست تا قابل اسقاط باشد، پس اگر مردى بگويد: من حق رجوع را ساقط كردم ساقط نمى شود و همچنين اگر آنرا در مقابل گرفتن عوضى يا بدون عوض مصالحه كند همچنان باقى است و باز مى تواند رجوع كند.

**كتاب خلع و مبارات**

مساءله 1 - خلع طلاقى را گويند كه شوهر در مقابل آن از همسرش كه راضى بهمسرى آنمرد نيست عوضى دريافت كند، و خلع يك قسم طلاق است و تمام شرائطيكه در طلاق هست در آن نيز معتبر است باضافه اينكه در خلع نارضايتى خصوص زن از همسرى شوهرش شرط است ، و اينكه گفتيم خصوص زن بدين جهت استكه اگر مرد هم ناراضى باشد طلاقيكه بين آندو واقع مى شود خلع نيست بلكه مبارات است و اما اگر نارضايتى و كراهت تنها از طرف مرد باشد طلاقيكه مى دهد نه خلع است و نه مبارات .

مساءله 2 - على الظاهر طلاق خلع هم با لفظ خلع به تنهائى واقع مى شود و هم بالفظ طلاق به تنهائى و لازم نيست حتما هر دو لفظ بكار گرفته شود و با هر دو نيز واقع مى شود در خلع بعد از آنكه زوجه صيغه پرداخت عوضيكه قرار است بشوهر بدهد انشاء كرد تا او ويرا خلع كند جائز است شوهر بگويد: (خلعتك على ما كذا - تو مختعله هستى بر فلان مال ) هم اين جائز است و هم اينكه دنبال يكى از آن دو صيغه اضافه كند: (فانت طالق على كذا - پس تو مطلقه هستى بر فلان چيز) و يا بعكس اين كه اول خلع را ذكر كرد بعد طلاق را اول بگويد: (انت طالق على كذا) و سپس اگر خواست اضافه كند: (فانت مختعله على كذا) لكن ترك احتياط سزاوار نيست باينكه هر دو نحو را جارى كند بلكه اين احتياط ترك نشود.

مساءله 3 - خلع از عقود نيست تا هم ايجاب بخواهد و هم قبول بلكه از ايقاعات است ولى ايقاعى است شبيه بعقود چون در خلع دو انشاء لازم است يكى انشاء زن براى بذل عوضيكه در مقابل طلاق مى پردازد، يكى از ديگر انشاء شوهر صيغه طلاق را در مقابل چيزيكه زن باو بذل كرده ، و اين دو انشاء به دو نحو واقع مى شود يكى اينكه انشاء بذل از طرف زن در مقابل طلاق مرد اول ذكر شود و سپس انشاء طلاق مرد، و نحوه دوم اينكه مرد ابتداء كند باجراء صيغه طلاق و در ضمن تصريح كند به ذكر عوض و سپس زن گفته او را قبول كند و سزاوار در احتياط اين است كه به نحو اول جارى سازند.

مساءله 4 - در صحت خلع اين شرط معتبر است كه بين دو انشاء يعنى انشاء بذل از طرف زوجه و انشاء طلاق از ناحيه زوج فاصله ايكه فوريت عرفى منافات داشته باشد نيفتد كه اگر به اين فوريت خلل وارد آيد خلع باطل مى شود و روج مستحق عوض نخواهد بود، لكن در همين فرض اگر زوج بدنبال صيغه خلع لفظ طلاق را هم جارى كند طلاق بصورت رجعى واقعى مى شود البته بشرطيكه شرائط طلاق رجعى جمع باشد و گرنه طلاقيكه داده طلاق بائن مى شود.

مساءله 5 - جايز است انشاء بدل را خود زن انشاء طلاق را خود مرد انجام دهد و هم جائز است ديگرى را وكيل كنند و هم باختلاف عمل كنند يعنى يكى از آندو خودش و ديگرى وكيلش انجام دهد، و هم جائز است اينكه هر دو يكى را براى هر دو كار وكيل بگيرند تا از ناحيه زن انشاء بذل و از ناحيه مرد انشاء طلاق كند، بلكه ظاهر اين است كه حتى هر يك از زن و شوهر مى تواند طرف ديگر را در كار خود وكيل كند در نتيجه آنطرف نسبت بكار مربوط به خودش اصيل و نسبت بكار طرف مقابلش وكيل باشد.

مساءله 6 - براى شوهر صحيح است اينكه وكيل بگيرد كه همه كارهاى مربوط بخلع را انجام دهد يعنى با همسر او درباره شرط عوض و اينكه آن عوض چه مبلغ باشد گفتگو كند و سپس عوض را از او دريافت نموده آنگاه صيغه طلاق را جارى سازد همچنانكه براى زن صحيح است اينكه وكيل بگيرد تا با شوهر او درباره طلاقش صحبت نموده عوض را معين كند و پس از تعيين آنرا تحويل شوهر دهد و طلاقش بگيرد.

مساءله 7 - اگر خلع به مباشرت خود زن و شوهر صورت گيرد يا اين است كه زن ابتداء مى كند و مى گويد: (بذلت لك ما عليك من المهر لتطلقنى - فلان چيز را كه ملك من است بتو بخشيدم تا مرا طلاق دهى ) و مرد بلافاصله و فورى مى گويد: (انت طالق على ما بذلت - تو طالقى در برابر بذلى كه كردى ) و يا (انت مختلعه على ما بذلت - تو مختلعه اى در برابر عطائى كه دادى )، و يا اين است كه مرد ابتدا مى كند و مى گويد: (انت طالق بكذا - تو در عوض ‍ بذلى كه كردى طالقى ) و يا (انت مختعله على كذا - تو بر اساس فلان عطايت مختعله اى ) و زن فورا مى گويد: (قبلت - پذيرفتم ). و اما اگر زن و شوهر مباشر در اين كار نباشند بلكه وكيلشان بخواهد كار را انجام بدهد وكيل زن بوكيل شوهر رو مى كند و مى گويد: (عن قبل موكلتى فلانه بذلت لموكلك ما عليه من المهر - از قبل موكله خودم فلان خانم بذل كردم موكل تو فلان آقا آن مهرى را كه از او طلب دارد) و يا بگويد: (روجه موكلى طالق على ما بذلت - زوجه موكل من بر اساس بذلى كه كرده طالق است ) و بهمين مقياس است ساير صورتيكه تصور شود، لكن ترك احتياطيكه قبلا گفتيم كه جمع بين دو صيغه باشد سزاوار نيست بلكه نبايد ترك شود.

مساءله 8 - اگر زن در برابر عوض معينى از شوهر تقاضاى طلاق كند و بگويد مرا در مقابل فلان مبلغ طلاق يا خلع بده ، و مرد در پاسخ بگويد: (انت طالق ) و يا (انت مختعله بكذا) آيا با اين تقاضا و پاسخ طلاق يا خلع واقع مى شود يا نه ؟ محل اشكال است بنابراين احتياط ترك نشود باينكه زن بعد از كلام مرد بگويد: (قبلت ).

مساءله 9 - در تحقق خلع دادن فداء بعنوان عوض از طلاق شرط است و در فداء جائز است هر چيزى داده شود كه داراى مالكيت باشد چه عين باشد و چه دين و چه منفعت ، چه اندك باشد و چه بسيار هر چند بيشتر از مهرى باشد كه در عقد نكاح معين شده باشد، حال اگر آن فداء عين مالى حاضر باشد مشاهده آن كافى است و اگر مالى باشد كلى در ذمه و يا مالى معين ولى غائب بايد جنس و وصف و مقدار آنرا مشخص كند بلكه بعيد نيست كه امر فداء وسيع تر از اين باشد، يعنى مثلا چيزى در صندوق بسته اى باشد كه بعدا مقدارش مشخص و معلوم مى شود مثل اينكه زن بگويد تو مرا طلاق بده من هر چه در اين صندوق است بتو مى دهم البته به شرطيكه مرد يقين داشته باشد باينكه چيز مالكيت دارى در صندوق هست ، و همچنين صحيح است فداء را مهريه اى قرار دهد كه زن در ذمه مرد دارد و از او طلبكار است هر چند كه فعلا ندانند چه قدر است بلكه در مثل فداء بنابر اقوى علم قبلى هم نباشد صحيح است مثل اينكه زن مقدارى مال و يا مهر از شوهر طلب دارد و هنوز حساب نرسيده اند تا بداننند چه مبلغ است ، و اين نيز صحيح است كه فداء را شير دادن كودكشان قرار دهند البته با تعيين مدت (مثل اينكه زن بگويد مرا طلاق بده من يكسال كودك تو را شير مى دهم ) و بعيد نيست در تعيين مدت تاريخى نظير رسيده ميوه باغ يا برگشتن حاجيان نيز صحيح باشد، و در صورتيكه فداء را كلى در ذمه قرار دادند (مثلا زن بشوهر گفت مرا طلاق بده و من در مقابل يك خروار گندم بتو مى دهم ) هم جائز است آنرا نقد و بدون مدت قرار دهند و هم نسيه و با مدت ، و اگر با مدت قرار دادند بايد تاريخ پرداخت آن مثل آنچه در بالا گفته شد معين شود.

مساءله 10 - فداء دادن هم از ناحيه زن صحيح است و هم از سوى وكيلش باين معنا كه وكيل زن از طرف او و از مال معينى از او و يا مالى در ذمه او به شوهر او بدهد و طلاقش را بگيرد، حال آيا اين نيز صحيح است كه ضامن فداء آنرا با اذن زن در ذمه خود بگيرد نه در ذمه زن و پس از پرداخت آن به مرد آنرا از زن مطالبه كند باينكه زن به شخصى بگويد: (از شوهر من تقاضا كن مرا طلاق دهد و در مقابل هزار تومان مثلا از تو بگيرد و وقتى پول را باو دادى و طلاقم را گرفتى آنرا از من بگيرى ) آنشخص هم همان كند كه او تقاضا كرده بود و شوهر او بر اين قرار زن خود را طلاق دهد آيا خلع صحيح است يا نه ؟ دو وجه بلكه دو قول است كه قول دوم خالى از رجحان نيست و خلع باطل است ، همچنانكه صحيح نيست اينكه متبرعى فداء خلع را بذمه خود بگيرد و بعد از پرداخت آن هم از زن مطالبه نكند، پس اگر زنى به شوهرش بگويد مرا در مقابل خانه فلانى يا در مقابل هزار تومان در ذمه فلانى طلاق بده و او هم بر اين قرار طلاق بدهد آن خلع صحيح نيست ، طلاقش هم نه رجعى است نه غير آن هر چند كه آن شخص قرارداد زن و شوهر نسبت بخانه و پول خود را قبول كند، مگر آنكه مرد بعد از خواندن صيغه خلع (كه گفتيم هيچ اثرى ندارد) صيغه طلاق را هم جارى ساخته باشد و يا همان خلع را با صيغه طلاق انجام داده باشد (كه اگر چنين كرده باشد زن خود را بدون گرفتن فداء از او طلاق داده و چيزى از او طلبكار نمى شود).

مساءله 11 - اگر پدر زن بدامادش بگويد: (دخترم را طلاق بده در عوض ذمه ات از مهريه او برى باشد) و زن هم بالغه و رشيده باشد داماد هم طلاق بدهد طلاق صحيح است اگر همه شرائط و شرطيكه در مساءله قبل بيان شد (يعنى لفظ طلاق را بكار برده باشد) داشته باشد بعنوان طلاق رجعى محسوب مى گردد نه بعنوان خلع ، در نتيجه نه ذمه پدرش مشغول بآن مبلغ است ، بله زن مى تواند شخصا و بميل خود ذمه شوهر را برى كند لكن باز طلاقيكه داده شده خلع نمى شود.

مساءله 12 - اگر مال ديگران و يا مالى كه براى مسلمان ماليت ندارد نظير شراب را فداء قرار دهند با علم به اينكه شراب ماليت ندارد آن فداء و بذل باطل است و در نتيجه خلع نيز باطل مى شود و طلاقيكه واقع شده (البته بشرطيكه صيغه طلاق هم بر صيغه خلع اضافه شده باشد) طلاق رجعى است و در صورتى كه از روى جهل مال ديگران را فداء قرار داده باشند مشهور گفته اند خلع صحيح است و زن ضامن است مثل آن مال يا قيمت آنرا بشوهر بدهد لكن اين فتوى محل تامل است .

مساءله 13 - در خلع بنابر احتياط شرط است اينكه كراهت زن از همسريش با مرد شديد باشد و صرف بى ميلى كافى نيست بلكه بايد بحدى باشد كه بيم آن رود كه از نظر گفتار و كردار و غيره از طاغت خدا بيرون گشته گرفتار معصيت شود.

مساءله 14 - على الظاهر فرقى نيست بين اينكه آن كراهت شديد كه شرط در صحت خلع است ذاتى و ناشى از خصوصيات شوهر از قبيل زشتى صورت و قبح منظر و تندخوئى و فقر و امثال اينها باشد و يا ناشى از پاره اى عوارض ‍ از قبيل داشتن زنان متعدد يا اداء نكردن حقوق واجبه يا مستحبه زن باشد، بله اگر كراهت زن و اينكه طالب جدائى از شوهر شده بخاطر اين باشد كه شوهر او را آزار مى دهد ناسزا باو مى گويد و يا كتك مى زند (و يا نظر اطرافيان خود وى را خوار مى دارد و تحقير مى كند) و از اين جهت زن مى خواهد خود را خلاص كند بناچار حاضر مى شود مقدارى پول باو بدهد تا او را طلاقش دهد اگر شوهر طلاقش بدهد اين طلاق خلع نيست و آنچه مرد از همسرش مى گيرد بر او حرام است اما طلاقش بعنوان طلاق رجعى صحيح است بشرطيكه در اجراء صيغه بعد از صيغه خلع صيغه طلاق را هم جارى كرده باشد.

مساءله 15 - اگر با اينكه زن كراهت ندارد و با اينكه اخلاق هر دو سازگار است او را طلاق بدهد در مقابل گرفتن عوض ‍ اين طلاق خلع نيست و شوهر مالك آن عوض نمى شود لكن طلاقش با همان شرطيكه گذشت صحيح است اگر از مورد رجعى باشد طلاقش رجعى است والا بائن است .

مساءله 16 - طلاق خلع بائن است يعنى در ايام عده رجوع در آن نيست لكن خصوص اين طلاق بائن فرضى با طلاقهاى بائن ديگر دارد و آن اين است كه اگر زن در بذل خود رجوع كند البته مادامى كه در عده است چنين حقى دارد يعنى مى تواند بگويد من آن مالى را كه راضى شدم بدهم نمى دهم آنوقت شوهر هم مى تواند رجوع نموده طلاق را باطل كند.

مساءله 17 - على الظاهر جواز رجوع زن مشروط بر يان استكه شوهر نيز برايش رجوع ممكن و جائز باشد پس در جائيكه شوهر شرعا نمى تواند رجوع كند زن نيز نمى تواند بآنچه كه بذل كرده رجوع نمايد مثل اينكه طلاق خلعى كه واقع شده طلاق نوبت سوم باشد و يا طلاق زن يائسه و سا غير مدخول بها باشد كه در اينگونه موارد زن نمى تواند آنچه را داده پس بگيرد زيرا مرد نمى تواند طلاق خود را پس بگيرد بلكه بعيد نيست بگوئيم وقتى رجوع زن بشود، پس اگر زن پيش خودش و بدون اطلاع شوهر رجوع به بذل كند و داده خود را لفظا پس بگيرد و به شوهر اطلاع ندهد تا زمانيكه عده تمام شود رجوع زن به بذل هيچ اثرى ندارد.

مساءله 18 - مبارات قسمى از طلاق است و همه مشروطيكه در سابق براى طلاق ذكر كرديم در مبارات نيز معتبر است همچنانكه در آن معتبر است آن دو شرطيكه در خلع معتبر بود يكى وجود كراهت و ديگر وجود فريه ، پس در حقيقت مبارات نيز مانند خلع طلاقى است در عوض آنچه زن بشوهر بذل مى كند و صيغه آن همان صيغه طلاق است باينكه شوهر وقتى زن چيزى باو داد تا طلاقش بدهد بوى بگويد: (انت طالق على ما بذلت - تو در ازاء بذليكه كردى طالقى ) و بفرضيكه كلمه (بارءتك ) را هم بر كلمه (انت طالق ) اضافه كند باز جدائى با صيغه طالق صورت مى گيرد و بهمين جهت با كلمه (بارءتك ) به تنها جدائى حاصل نمى شود.

مساءله 19 - مبارات از چند جهت با خلع تفاوت دارد:  
1 - اينكه مبارات مترتب بر كراهت هر دو طرف نسبت بديگرى است شوهر از زن بدش آيد و زن از شوهرش بخلاف خلع كه مترتب است بر كراهت زن از شوهر.  
2 - اينكه در مبارات معبر است اينكه فداء بيشتر از مهر تعيين شده نباشد بلكه نزديكتر به احتياط آنستكه كمتر از آن باشد بخلاف خلع كه در آن تعيين شده نباشد بلكه نزديكتر به احتياط آنستكه كمتر از آن باشد بخلاف خلع كه در آن اين قيد نيست بهر مقدار كه طرفين راضى باشند صحيح است .  
3 - اينكه مبارات با صيغه اى از خود آن ماده نظير (بارءتك ) واقع نمى شود و اگر هم آنرا بگويد و هم صيغه طلاق را، جدائى تنها با صيغه طلاق حاصل مى شود، بخلاف خلع كه صيغه اش بلفظ خود خلع است و احتياط در آنستكه بين آن صيغه و صيغه طلاق جمع شود يعنى هر دو را بكار ببرند همچنانكه گذشت .

مساءله 20 - طلاق مبارات (مانند خلع ) طلاق بائن است و شوهر نمى تواند در ايام عده رجوع كند مگر آنكه زن به فديه خود رجوع نمايد كه اگر قبل از تمام شدن عده باشد مرد هم مى تواند رجوع نموده دست از طلاق بردارد.

**كتاب ظهار**

ظهار در جاهليت عرب نوعى طلاق بوده و بعقيده آن مردم حرمت ابدى مى آورده لكن شارع اسلام حكم آنرا تغيير داد و آن را مايه حرمتى دانست كه با دادن كفاره از بين مى رود و تفضيل آن مى آيد.

مساءله 1 - صيغه ظهار اين است كه مردى زن خود مخاطب قرار داده بگويد (انت على كظهر امى - تو براى من مانند پشت مادرم هستى ) و بجاى كلمه (انت ) بآن زن اشاره نموده بگويد: (هذه على ... - يعنى اين زن بر من مثل پشت مادرم است ) و يا بگويد: (زوجتى على ... - همسرم ...) و يا بگويد (فلانه على ... - يعنى فلان خانم ...) و جائز است بجاى كلمه (على ) بگويد: (منى - از من ) و يا (عندى ) و يا (لدى ) (يعنى همسر من نزد من چون پشت مادرم است ) و بلكه على الظاهر آوردن كلمه (على ) و غيره اصلا لازم نيست و كافى است بگويد (انت كظهر امى - تو مانند پشت مادرم هستى ) حال اگر همسر خود را بجاى ديگر بدن مادر تشبيه كند مثلا بگويد تو چون مادرم يا دست مادرم يا شكم مادرم هستى آيا ظهار واقع مى شود يا نه ؟ دو قول است احتياط در اين است كه بگوئيم واقع مى شود، و اما اگر بگويد: (انت كامى - تو مثل مادرم هستى ) و يا بگويد: (انت امى - تو مادر منى ) و منظورش تحريم باشد نه اينكه بخواهد علو مقام و منزلت او را برساند و يا بخواهد از سن زياد او خبر دهد يا مقصد ديگرى را افاده كند ظهار واقع نمى شود هر چند كه نزديكتر باحتياط آنستكه بگوئيم واقع مى شود بلكه لين احتياط ترك نشود.

مساءله 2 - اگر شوهر همسر خود را تشبيه كند به يكى ديگر از محارم نسبى خود غير مادر نظير خواهر و دختر در صورتيكه كلمه (ظهر - پشت ) را بياورد و مثلا بگويد (انت على كظهر اختى - تو بر من چون پشت خواهرم هستى ) بنابر اقوى ظهار واقع مى شود، و اما بدون اين كلمه مثل اينكه بگويد (انت كاختى - تو چون خواهر منى ) و يا (كراس اختى - چون سر خواهر منى ) تحقيق ظهار مشكل است .

مساءله 3 - ظهارى باعث حرمت است كه از طرف مرد صورت بگيرد بنابراين اگر زن ظهار كند و بشوهر خود بگويد (انت على كظهرا ابى - تو بر من چون پشت پدر منى ) و يا بگويد (انت على كظهر اخى - تو بر من همچون پشت برادرم هستى ) هيچ اثرى ندارد.

مساءله 4 - در ظهار شرط است كه وقوعش در حضور و شاهد عادل باشد و آن دو شاهد ظهار او را بشنوند همچنانكه اين شرط در طلاق نيز معتبر است ، و شرط ديگر ظهار اين استكه ظهار كننده بالغ و عاقل باشد و باختيار و قصد ظهار كرده باشد بنابراين ظهار از كودك نابالغ و از ديوانه و از كسى كه مجبورش كرده اند و از ساهى و از روى شوخى و از مست واقع نمى شود (يعنى ظهار اين چند طائفه لغو و بى اثر است ) و كسى هم كه در حال غضب ظهار كند ظهارش لغو است ، حال چه اينكه غضب بحدى باشد كه مرد را بى اختيار كند و بدون قصد ظهار كند يا باين حد نباشد كه بنابر اقوى اين مقدار غضب نيز ظهار را بى اعتبار مى كند، و در زنيكه ظهار مى شود شرط است كه در حال حيض و نفاس نباشد و در طهرى باشد كه در آن با وى جماع نشده باشد بهمان تفضيلى كه در طلاق گفته شد، حال آيا اين نيز شرط است كه زن مدخول بها باشد يا نه ؟ صحيح تر آنستكه بگوئيم شرط است .

مساءله 5 - اقوى آنستكه دائمى بودن زن شرط نيست بلكه ظهار در زن انقطاعى نيز واقع مى شود.

مساءله 6 - ظهار دو قسم است : يكى مشروط و ديگرى مطلق و بى شرط، مشروط آنستكه ظهار زن را مشروط بشرطى كند (مثلا بگويد در اين مطلب كه گفتم اگر حق با من نباشد پشت تو چون پشت مادرم باشد) و جائز است در ظهار مشروط شرط آن را وطى قرار دهد و بگويد (اگر من تو را بار ديگر وطى كنم پشتت چون پشت مادرم باشد.)

مساءله 7 - هر گاه ظهار با شرائطش محقق شود اگر مطلق و بدون شرط باشد زن ظهار شده بر مرديكه ظهار كرده حرام مى شود، و حلال نمى شود مگر بعد از آنكه كفاره ظهار را بدهد همينكه كفاره داد وطى آن زن بر وى حلال مى شود و كفاره اى ديگر بعد از وطى او واجب نيست و اما قبل از دادن كفاره او را وطى كند واجب است دو كفاره بدهد و اشبه آنستكه قبل از دادن كفاره و ساير كام گيريها غير از وطى حرام نيست ، و اما اگر ظهار مشروط باشد مادامى كه آن شرط محقق نشده وطى آن زن حرام نمى شود، وقتى حرام مى شود كه آن شرط موجود شود، و اگر شرطيكه براى ظهار خود آورده وطى آنزن باشد وطى اولين بار زن حرام نمى شود و اگر او را وطى كند كفاره بعهده او نمى آيد (باعث مى شود كه وطى هاى بعد حرام شود و وقتى حلال مى شود كه كفاره را داده باشد).

مساءله 8 - اگر زنى را كه ظهار كرده طلاق رجعى دهد و در عده رجوع كند حكم ظهار از بين نمى رود يعنى وطى او حلال نمى شود مگر بعد از دادن كفاره بخلاف اينكه بعد از تمام شدن عده دوباره با او ازدواج كند و يا طلاقيكه داده بود طلاق بائن باشد و اگر در حال عده او را يعنى مطلقه بائنه را دوباره عقد كند حكم ظهار ساقط مى شود.

مساءله 9 - كفاره ظهار يكى از سه چيز است :  
1 - آزاد كردن يك برده .  
2 - در صورت عجز از آن روزه دو ماه پى در پى .  
3 - اگر از اين نيز عاجز باشد طعام شصت مسكين .

مساءله 10 - زنيكه ظهار شده و از وطى محروم گشته اگر بر اين محروميت صبر كند كه اعتراضى نيست و اگر صبر نكند شكايت نزد حاكم شرعى مى برد و حاكم شوهر را احضار نموده او را مخير مى كند بين اينكه كفاره را بدهد تا بتواند حق زن را اداء نمايد و بين اينكه او را طلاق دهد، اگر مرد يكى از اين دو پيشنهاد را پذيرفت كه هيچ و گرنه حاكم از تاريخ رسيدن شكايت زن تا سه ماه باو مهلت مى دهد اگر اين مدت تمام شود و يكى از آن دو پيشنهاد را عملى نسازد او را حبس مى كند و از نظر غذا و آب بر او سخت مى گيرد تا يكى از آندو را انتخاب كند، لكن حاكم نمى تواند او را بر انتخاب اجبار كند و نه آزادش سازد.

**كتاب ايلاء**

ايلاء بمعناى سوگند بر ترك وطى همسر دائمى است همسريكه مدخول بها باشد حال چه اينكه قسم ياد كند بر اينكه تا ابد او را وطى نكند و يا تا مدتى بيش از چهار ماه و منظورش از اين سوگند صدمه زدن بهمسرش باشد، پس اگر يكى از اين قيدهائيكه گفتيم نباشد ايلاء محقق نمى شود هر چند كه سوگند منعقد مى گردد و اگر شرائط سوگند جمع باشد آثار سوگند بر آن مترتب مى شود.

مساءله 1 - ايلاء مانند همه سوگندهاى ديگر جز با نام مبارك الله تبارك و تعالى و يا نامهاى ديگرى واقع نمى شود و در اين نامها عربيت شرط نيست ، و نيز تصريح باينكه جماع در جلو زن را ترك كند معتبر نيست بلكه آنچه لازم است اين استكه چيزى كه از نظر عرف اين معنا را افاده كند كه او قسم خورده است بر ترك اين عمل ، بالفظى كه ظهور در اين معنا داشته باشد مثل اينكه بگويد (و الله ديگر تو را وطى نمى كنم ) و يا (با تو جماع نمى كنم ) و يا (با تو تماس ‍ نمى گيرم ) بلكه حتى اگر بگويد (و الله يك متكا يا بالش سر من و تو را جمع نخواهد كرد) البته در صورتيكه منظورش كنايه از جماع باشد نه صرف هم خوابى .

مساءله 2 - هر گاه ايلاء با شرائطى كه دارد محقق شد اگر زن بر محروميت از جماع صبر كند كه حرفى نيست و گرنه مى تواند شكايت نزد حاكم ببرد حاكم شوهرش را احضار نموده چهارماه باو مهلت مى دهد اگر از سوگندش برگشت و در اين مدت با او جماع كرد كه هيچ و گرنه او را بر انتخاب يكى از دو كار مجبور مى كند، يا رجوع از قسم و جماع كردن و يا طلاق ، و اگر يكى از اين دو كار را انتخاب كرد كه هيچ و گرنه او را زندانى مى كند و در آب و غذا بر او سخت مى گيرد تا يكى را انتخاب كند لكن حق ندارد بر يكى معين از آندو كار مجبورش سازد.

مساءله 3 - اقوى آنستكه مبدء چهار ماهيكه گفتيم حاكم به او مهلت مى دهد و سپس بر انتخاب يكى از دو كار مجبورش ‍ مى سازد آنروزى است كه شكايت زن بحاكم رسيده است .

مساءله 4 - اثر ايلاء با طلاق بائن از بين مى رود هر چند كه در بين عده او را دوباره عقد كند بخلاف طلاق رجعى كه هر چند باعث مى شود زن حق جماع نداشته باشد و نتواند آنرا از شوهر مطالبه كند و نيز نتواند شكايت نزد حاكم ببرد، لكن طلاق رجعى حكم ايلاء را از بين نمى برد مگر بعد از انقضاء عده طلاق ، پس اگر در بين عده مرد رجوع كند حكم اول دوباره بر مى گردد يعنى زن حق مطالبه و مرافعه بحاكم را پيدا مى كند.

مساءله 5 - اگر بعد از ايلاء مرد همسرش را وطى كند كفاره بعهده اش مى آيد حال چه اينكه در آن چهار ماه مهلت باشد و چه بعد از آن و چه قبل از آن ، براى اينكه در هر حال سوگند خود را شكسته است هر چند كه شكستن خصوص اين سوگند حرام نبوده بلكه بعد از انقضاء مدت مهلت و مطالبه زن و دستور حاكم واجب تخييرى بوده است ، و اين سوگند با سوگندهاى ديگر اين تفاوت را دارد همچنانكه تفاوتى ديگر هم دارد و آن اين است كه آنچه در سوگندهاى ديگر معتبر است كه بايد متعلق آن مباح و فعل و تركش مساوى و يا فعلش از نظر دينى با دنيائى راجح باشد در اين سوگند معتبر نيست .

**كتاب لعان**

لعان مباهله مخصوص بين زن و شوهر است و اثرش يا نفى حد است يا نفى فرزند.

مساءله 1 - لعان در دو مورد مشروع است :  
اول جائيكه شوهر بر همسر خود نسبت زنا بدهد، دوم در مورديكه فرزندى كه در بستر زناشوئى او متولد شده را از خود نفى كند و بگويد: اين بچه از من نيست در حاليكه ممكن است از او باشد.

مساءله 2 - براى شوهر جائز نيست به صرف شك و حتى با ظن غالب و به خاطر پاره اى حركات مشكوك نسبت زنا به همسر خود بدهد بلكه حتى با شياع و افتادن قضيه بر سرزبانها هم جائز نيست ، و نيز صرف اينكه فردى موثق خبر بياورد نمى تواند چنين نسبتى به او بدهد مگر در صورتيكه برايش يقين حاصل شود، لكن در همين صورت هم اگر زن نسبت او را تصديق نكند حاكم نسبتش را نمى پذيرد مگر اينكه او شاهد بياورد، بلكه در چنين وضعى اگر چنين نسبتى به او بدهد و زن تقاضا كند كه حد قذف بر او جارى كنند حد بر او جارى مى شود، مگر آنكه لعان با شرائطى كه بعدا ذكر مى كنيم صورت بگيرد كه اگر گرفت حد از او برداشته مى شود.

مساءله 3 - شرط است در ثبوت لهان بخاطر قذف اينكه مرد ادعاى مشاهده كند (يعنى بگويد با چشم خود ديدم كه زنا مى دهد) پس اگر ادعاى مشاهده نكند و يا بخاطر اينكه نابيناست نتواند ادعاى مشاهده كند نمى تواند با لعان حد قذف را از خود بردارد بلكه در هر صورت حد بر او جارى مى شود، شرط ديگر لعان نداشتن شاهد است زيرا اگر مرد شاهد بياورد حد قذف را از خود دفع مى كند و ديگر نوبت به لعان نمى رسد.

مساءله 4 - شرط است در لعان اينكه زن مورد اتهام همسر دائمى او باشد، پس در نسبت دادن زنا به زن بيگانه نمى تواند بطريق لعان حد را از خود بردارد بلكه در صورتيكه شاهد نياورد بايد حد بخورد، و همچنين در زوجه منقطعه كه بنابر اقوى لعان جريان ندارد، شرط ديگر اينكه زن مدخول بها باشد و گرنه نمى تواند با لعان خود را از حد قذف خلاص ‍ كند، شرط ديگر اينكه زن معروف به زنا نباشد كه اگر معروف باشد لعان نيست بلكه حد قذف هم نيست تا بخواهد با لعان خود را از آن خلاص كند تنها او را تعريز مى كنند مگر آنكه با آوردن شاهد خود را تبرئه نمايد، بله اگر زن زناى علنى مى دهد بعيد نيست كه پاى تعزير هم به ميان نيايد، و نيز در لعان شرط است كه زن كامل و سالم از كرى و لالى باشد و گرنه جاى لعان نيست .

مساءله 5 - در جائيكه احتمال برود فرزند متولد در بستر كسى فرزند واقعى او باشد براى او جائز نيست او را از خود نفى كند و بگويد اين بچه از من نيست ، و امكان ملحق كردن فرزند به مرد به اين است كه اولا با مادرش جماع كرده باشد و يا منى خود را در فرج او و يا در اطراف فرج او ريخته باشد بطوريكه احتمال برود كه رحم آن را بخود جذب كرده است ، و در ثانى از تاريخ جماع و ريختن منى در اطراف فرج تا زمان تولد كودك حداقل شش ماه و يا بيشتر فاصله شده باشد و از بالاترى مدت حمل هم نگذشته باشد، در غير اينصورت مرد نمى تواند فرزند را از خود نفى كند حتى در مورديكه ثابت شود مردى اجنبى با آن زن فجور [(16)](http://ketaab.iec-md.org/AHKAAM/tahrirolwasyla_imam_khomeini_jeld_4_peyneveshthaa.html#link16) كرده تا چه رسد بمرديكه صرف اتهام در بين باشد بلكه بر مرد واجب است اقرار كند به اينكه كودك متولد شده فرزند خود او هست ، بله اگر يقين دارد به اينكه پيدايش كودك از نطفه او نيست چون يقين دارد بر اينكه شرائط لحوق او به وى مختل است (مثلا خود او خواجه است ) و مى داند اگر نفى نكند بحسب ظاهر شرع ملحق به او خواهد شد واجب است آن را نفى كند تا كودك ملحق به او نشود و بيگانه اى به دودمان وى نپيوند تا در مسئله ارث و نكاح و نظر كردن به محارم و غيره محذورى پيش نيايد.

مساءله 6 - اگر فرزندى كودكى كه در بستر او متولد شده را نفى كند اگر مى داند كه بمادر او دخول كرده است آنهم دخولى كه تكون كودك از نطفه وى را ممكن و محتمل بسازد و يا قبلا اقرار به چنين دخولى داشته و با اين حال فرزندى او را از خود نفى مى كند در محكمه نفى او مسموع نيست و آن فرزند بخاطر نفى او از او منتفى نمى شود نه بطريق لعان و غير آن ، و اما اگر علم به دخول ندارد و قبلا هم اقرار به دخول نكرده و فعلا آن را نفى مى كند چه اينكه در نفى خود علت را ذكر نكند مثل اينكه بگويد: (اين كودك فرزند من نيست ) و چه اينكه علت را ذكر كند مثل اينكه بگويد: (اين كودرك از من نيست زيرا من اصلا به مادر او دخول نكرده ام ) و چه اينكه منكر دخولى باشد كه تكون كودك از نطفه او را ممكن سازد، در تمام اين چند صورت هر چند كه فرزند بر صرف نفى او از او منتفى نمى شود لكن مى تواند بطريق لعان او را از خود نفى كند، البته مشروعيت لعان در زمانى است كه دخول ثابت شده باشد و گرنه بهيچ وجه مشروع نيست .

مساءله 7 - تنها در زمانى لعان مشروع است كه زن به عقد دائمى در حباله مرد باشد، و اما فرزنديكه زن منقطعه بياورد نفى او احتياج به لعان ندارد و همينكه شوهر بگويد اين فرزند از من نيست بدون لعان از او منتفى مى شود هر چند اگر (بينه و بين الله ) علم به نفى آن ندارد جائز نيست او را نفى كند، و اگر بداند كه با مادر او دخول كرده و يا نطفه اش را در اطراف فرج او ريخته بطوريكه احتمال مى دهد و ممكن هست كه رحم آن نطفه را جذب كرده و فرزند خود او باشد و يا قبلا اقرار به يكى از اين دو جريان كرده و با اين حال اكنون آن را نفى مى كند، با نفى او فرزند از او منتفى نمى شود و به فرضى هم كه در محكمه او را نفى كند قولش مسموع نيست همانطور كه در زن دائمه مسموع نبود.

مساءله 8 - در مشروعيت لعان براى نفى فرزند فرقى نيست بين اينكه فرزند در شكم مادر باشد يا بدنيا آمده باشد.

مساءله 9 - مسلم است كه اگر فرزندى از شوهر او منتفى شد معنايش از نيست كه آن زن زنا داده است زيرا احتمال وطى به شبهه و احتمالات ديگر بين هست ، پس اگر مردى يقين داشته باشد به اينكه فرزندى كه همسرش آورده فرزند او نيست گر چه جائز و بلكه واجب است او را از خود نفى كند لكن جائز نيست نسبت زنا به همسرش بدهد و بگويد اين فرزند از زنا متولد شده است .

مساءله 10 - اگر مردى اقرار كند كه فرزند از او هست و سپس آن را انكار كند انكارش مسموع نيست چه اينكه انكار قبليش صريح بوده باشد و يا بطور كنايه ، مثل اينكه وقتى مژده برايش برده اند كه خداى تعالى فرزندى به تو عطا كرده و اميد است مولود مباركى برايت باشد او در مقابل بگويد آمين يا انشاء الله تعالى ، بلكه بعضى از فقها فرموده اند همينكه شوهر در حين ولادت كودك حاضر باشد و يا اينكه محذورى در بين نبوده او را از خود نفى نكرده باشد خود نوعى اقرار است كه در نتيجه بعدها نمى تواند آن كودك را انكار كند بلكه اين فتوى به مشهور هم نسبت داده شد لكن اقوى خلاف آنست .

مساءله 11 - لعان جز در محضر حاكم شرع واقع نمى شود و احتياط آنست كه بگوئيم حتى در محضر كسى كه حاكم شرع او را براى اين كار نصب كرده واقع نشود، و طريقه انجام لعان اين است كه ابتداء مرد بعد از آنكه نسبت زنا به زن خود داد و يا فرزندى را كه آورده از خودش نفى كرده چهار بار بگويد: (اشهد بالله - كه من در آنچه گفتم يعنى نسبت زنا به او دادم و يا فرزند را از خود نفى كردم ) (لمن الصادقين - يعنى هر آينه از راستگويانم ) بعد از اين كه چهار بار يك بار هم بگويد: (لعنه الله على ان كنت من الكاذبين - يعنى لعنت خدا بر من اگر از دروغگويان باشم )، بعد از آنكه كار مرد پايان يافت زن چهار بار بگويد: (اشهد بالله انه لمن الكاذبين - يعنى بخدا شهادت مى دهم كه شوهرم در سخنش كه نسبت زنا به من داد و يا نفى فرزندى كرد از دروغگويان است ) و سپس بگويد: (غضب الله على ان كان من الصادقين - يعنى غضب خدا بر من باد اگر او از راستگويان باشد).

مساءله 12 - واجب است شهادت و لعن بهمان وجهى كه بيان كرديم اداء شود، پس اگر مرد و يا زن بگويد سوگند مى خورم و يا شهادت مى دهم و يا بگويند ما شاهديم و لفظ جلاله را عوض كنند و اسامى ديگر خداوند از قبيل رحمان و خالق بشر و امثال اينها را بكار ببرند، و يا مرد بگويد: (انى صادق - من صادقم ) يا بگويد: (انى لصادق - هر آينه من صادقم ) يا بدون حرف لام بگويد: (انى من الصادقين - من از صادقينم )، و يا زن بگويد: (انه لكاذب - او هر آينه درغگو است ) و يا بگويد: (انه من الكاذبين - او از دروغگويان است )، لعان واقع نمى شود، و همچنين است اگر مرد لعنت را با غضب و زن غضب را با لعنت عوض كند.

مساءله 13 - واجب است اينكه هر يك از زن و مرد بعد از فرمان حاكم به آنان كار خود را آغاز كنند و انجام دهند چون بدون دستور حاكم لعان واقع نمى شود.

مساءله 14 - واجب است صيغه لعان با عربى صحيح خوانده شود و اگر كسى قادر بر عربى صحيح نباشد بهر مقداريكه مى تواند به عربى اداء كند و اگر بهيچ وجه برايش ميسور و ممكن نيست آن وقت مى تواند بزبان غير عربى جارى بسازد.

مساءله 15 - واجب است زن و مرد هنگام خواندن پنج صيغه لعان بايستند، حال آيا معتبر است كه هر دو در حال تلفظ هر يك از آن دو ايستاده باشند و يا كافى است هر يك در نوبت خواندن خودش بايستد؟ نزديكتر به احتياط آنست كه هر دو در هر حال ايستاده باشند بلكه اين فتوى خالى از قوت نيست .

مساءله 16 - وقتى لعان با همه شرائطى كه دارد واقع بشود احكامى بر آن مترتب مى شود: اول اينكه عقد نكاحى كه بين زن و مرد برقرار بوده خود بخود فسخ مى شود و آن دو بهم نامحرم مى شوند، دوم اينكه آن زن براى هميشه بر آن مرد حرام مى شود يعنى حتى با عقد جديد هم ديگر نمى تواند با آن زن ازدواج كند و اين دو حكم در مطلق لعان ثابت است هم لعان در قذف از مرد ساقط مى گردد و با لعان زن حد زنا از خود او ساقط مى شود، در نتيجه اگر مردى نسبت زنا بهمسرش داد و سپس در محكمه با او ملاعنه كرد و سوگند خود را اداء نمود ولى زن از اداء آن نكول كرد مرد از حد قذف رها مى شود ولى زن بايد حد زنا بخورد چون لعان مرد بمنزله اقامه بينه بر اثبات زناى زن است ، چهارم اينكه فرزند تنها از آن مرد نفى مى شود نه از زن ، البته اين وقتى است كه هر دو ملاعنه را انجام دهند به اين معنا كه مرد فرزند را از خود نفى كند و زن ادعا كند كه از مرد است و سپس هر دو ملاعنه كرده باشند كه در اينصورت ديگر بين آن كودك و آن مرد توارثى نيست نه اين از آن ارث مى برد و نه آن از اين و همچنين بين آن كودك و منسوبين آن مرد مانند جد و جده و برادر خواهر پدرى او توارثى نيست و همچنين است عموها و عمه هاى آن مرد، بخلاف مادر و منسوبين بمادر حتى برادران پدر و مادرى او بحكم برادران مادرى او هستند و با او توارث دارند.

مساءله 17 - اگر مرد بعد از آنكه ملاعنه كرد تا فرزند را از خود نفى كند دوباره خود را تكذيب كند و بگويد اين فرزند من است ، اين اقرارش در مورد هر حكمى كه عليه اوست جارى مى شود اما در مورد هر حكمى كه بنفع اوست جارى نمى شود كه در نتيجه آن پسر از وى ارث مى برد ولى پدر از او و او از ارقاب او ارث نمى برد، و اين پسر بخاطر اقرار پدر از ارقاب پدرش هم ارث نمى برد.